

گامی به سوی بازسنجی هرمنوتیکی نظریه‌ی انتخاب عقلایی

علی رستمیان

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

محمود متوسلی

استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۲/۱۰ تاریخ تصویب: ۱۳۸۶/۵/۱

چکیده

هدف از این جستار، بررسی و بازسنجی شکل ارتدوکس نظریه‌ی انتخاب عقلایی به طور کلی، و نیم‌نگاهی به جایگاه تئوریک آن در پیکره‌ی علم اقتصاد به طور خاص است. بدین منظور، از خلال گفتمانی روش‌شناختی به‌کاستی‌ها و نارسایی‌های این نظریه - چنان‌که به‌مثابه نظریه‌ای بنیادین در علم اقتصاد جا افتاده و به‌بُنا نگاره‌ای آکسیوماتیک تبدیل شده - اشاره می‌کنیم و در روشن کردن ضرورت به‌پیش‌کشیدن روش‌های نوین پژوهش در مطالعه‌ی دانش انسانی که به اهمیت نقش زبان و عوامل زبان‌شناختی در نظرورزی‌های این حوزه صحنه می‌نهند، تلاش می‌کنیم. در این میان، هرمنوتیک در کانون توجه جستار قرار می‌گیرد و از آن به‌منزله‌ی موضعی انتقادی، نگاهی نقادانه و در عین حال سازنده به نظریه‌ی انتخاب عقلایی افکنده خواهد شد.

طبقه‌بندی JEL: A12, B41, B50

کلیدواژه‌ها: هرمنوتیک (هرمنوتیک مدرن)، نظریه‌ی انتخاب عقلایی، روش‌شناسی اقتصاد

مقدمه

طی چند دهه‌ی اخیر، هم‌پا با تحولات بنیادین در حوزه‌ی تئوری‌پردازی در علوم انسانی که به‌واسطه‌ی ظهور پارادایم‌های جدید در فلسفه‌ی علم شکل گرفته‌اند، اهمیت توجه به ریطوریکال^۱ی علم اقتصاد برای اقتصاددانان بیش از پیش روشن شده است.^۲

۱- Rhetoric: این اصطلاح، به برابرنهاده‌های دیگری از جمله فن بلاغت، خطابه، علم معانی و بیان، نظریه‌ی بیان، علوم بلاغی، دانش سخن‌وری یا سخن‌شناسی و ... ترجمه شده، به‌علت زنگ کلام و هم‌خانواده‌گی و نیز به‌دلیل شمولیت بیش‌تر واژه‌ی "ریطوریکال" به‌لحاظ بار زبان‌شناختی کلمه، در این جستار از این برابرنهاد استفاده شده است.

۲- فصل سوم از کتاب زیر، به‌طور کلی، به همین موضوع، یعنی به نقش فلسفه‌ی علم معاصر در روش‌شناسی علوم انسانی و اقتصاد می‌پردازد:

Boylan, A. B & P. F. O'Gorman (ed) (1995). *Beyond Rhetoric & Realism in Economics*. Routledge pp:61-82.

زمانی یک اقتصاددان می‌تواند آگاهی ریطوریقایی^۱ خود از دانش مورد مطالعه‌ی خویش را بپروراند که به اقتصاد به‌مثابه ادبیات^۲ نگاه کند؛ به زبان به‌تر، علم اقتصاد را با توجه به‌نحوه‌ی قراربایی‌اش در ادبیات اقتصادی که طی تاریخ علم بالیده و دگرگون شده، مورد توجه قرار دهد؛ برای انجام چنین عملی، اقتصاددان می‌بایست تحلیل اقتصادی را با بهره‌گیری از ابزارهایی که در نقد ادبی از آن‌ها استفاده می‌شود، پرورش دهد. امروز، این ابزارها دیگر صرفاً در انحصار نقد ادبی نیست، بلکه به دلیل کارآمدی‌شان در پروراندن تحلیل، کاربرد گسترده‌ای در علوم، خاصه علوم انسانی، یافته‌اند.

با این‌که پیشرفت‌های تحلیل زبانی بسیاری از علوم اجتماعی و انسانی را تحت تأثیر خود قرار داده^۳، اقتصاد اما نسبت به باقی رشته‌ها کم‌تر از این مباحث نو و کارآمد اثر پذیرفته است. جریان غالب اقتصاد، دست کم آن بخش از اقتصاد که به‌طور جدی در فرهنگستان‌ها و محیط‌های آکادمیک تدریس می‌شود، جریانی ست فرمال که با اتکا به اصول ریاضی محض به تبیین پدیده‌ی اقتصادی می‌پردازد، جریانی که، می‌توان گفت، دغدغه‌ی فهم و تأویل پدیده‌ی اقتصادی را نادیده می‌گیرد و با پدیده‌ی پیچیده‌ی اقتصادی هم‌چون پدیده‌ای ساده و مشخص و ثابت که می‌تواند موضوع یک علم اثباتی باشد، برخورد می‌کند. در مورد تبدیل اقتصاد از یک علم انسانی به یک علم اثباتی دلایل تاریخی و نظری بسیاری را می‌توان آورد؛ فشار دولت‌ها بر اقتصاددانان برای تولید سیاست‌های اقتصادی مشخصی که اهداف سیاسی معینی را تأمین می‌کند، بازار داغ پروژه‌های اقتصادی که به هدف توجیه کردن برنامه‌های اقتصادی سفارشی در ارقام و آمار و توابع غرق می‌شوند و چیزهایی اغلب از این دست که به‌گونه‌ای نمایش‌گر سیطره‌ی هژمونیک پروژه‌های مهندسی اجتماعی بر پیکره‌ی علوم انسانی، خاصه اقتصاد، هستند. متأسفانه تاکنون اقتصاد متعارف کم‌تر از آن‌چه می‌بایست به مباحث بنیانی و معرفت‌شناختی علم اقتصاد نظر کرده است، و تلاش‌های نظری‌ای هم که در آن بخش از نظام آکادمیک که در قالب "مطالعات تاریخ اقتصادی" یا "روش‌شناسی اقتصاد" به این

۱- Rhetorical Awareness: منظور از عبارت "آگاهی ریطوریقایی" در پایین، مجموعه‌ی مهارت‌های ذهنی-زبانی است که به یک متخصص اجازه می‌دهد در حوزه‌ی تخصصی خود تأییدبرانگیزانه سخن بگوید، تئوری خود را به در قالب زبانی فهم‌پذیر بیان کند و در یک کلام نظر و نگاه خویش را به هم‌کاران خویش - که هم‌زبانان او هستند - منتقل و آن‌ها را قانع سازد.

۲- Literature: لازم به یادآوری است که در این‌جا مراد از ادبیات، علم ادبیات که متون ادبی را موضوع قرار می‌دهد نیست، بل که مقصود نوشتارگان و مجموعه متون است که به سیر نظری قبض و بسط اندیشه شکل می‌دهد.

۳- برای شرحی روشن و ساده نگاه کنید به فصل ششم از کتاب زیر:
تد بنتون و یان کرایب. *فلسفه‌ی علوم اجتماعی*. ترجمه‌ی ش. مسمی‌پرست و م. متحد. تهران: نشر آگه. ۱۳۸۴.

مسئله پرداخته‌اند، بسنده نیست. نگرش مسلط در اقتصاد متعارف به دلایل نظری و تاریخی خود بیش از آن که این علم را به‌عنوان علمی انسانی-اجتماعی بازشناسد، آن را به علوم طبیعی دم‌خور می‌دانند و بدین خاطر دغدغه‌ی مطالعه‌ی میان‌رشته‌ای اقتصاد با سایر علوم اجتماعی و درنهایت مباحث متداول این حوزه از قبیل مسائل روش‌شناختی، معرفت‌شناختی و مبنایی را چندان مورد توجه قرار نمی‌دهند. آن چیزی که در اقتصاد متعارف به‌عنوان تئوری از آن یاد می‌شود، چیزی جز مدلی مشخص و تجریدی متشکل از روابط ریاضی نیست، مدلی که هیچ نسبتی با مسائل اساسی یک علم اجتماعی، یعنی فهم، تفسیر، تاریخ، جامعه و مهم‌تر از همه، زبان ندارد.

در این جستار، در بخش اول، نخست به‌اجمال و به‌میزانی بسنده برای این مقال، به معرفی مفهومی و تبارشناختی هرمنوتیک می‌پردازیم، در این رابطه به‌طور خاص بر آرای سه فیلسوف نامی شلایرماخر، دیلتای و ریکور متمرکز می‌شویم و از آن‌جا گریزی بر کاربست هرمنوتیک در اقتصاد می‌زنیم؛ سپس به ایده‌ی عقلانیت در معنای خاصی که در نظریه‌ی انتخاب عقلایی از آن مراد می‌شود، اشاره می‌کنیم و رد آن را تا پیکره‌ی علم اقتصاد متعارف پی می‌جوئیم؛ در همین بخش، ضمن کنکاش در ایده‌ی عقلانیت، به بازسنجی آن در پرتو رهیافت هرمنوتیکی خواهیم پرداخت تا درنهایت به‌بصیرتی نقادانه از این پارادایم مسلط (نظریه‌ی انتخاب عقلایی) در ادبیات اقتصاد متعارف، نزدیک شویم.

۱- هرمنوتیک

در میان نظریه‌های گوناگون زبانی^۱ که در علوم انسانی از آن‌ها استفاده می‌شود، هرمنوتیک واجد اهمیت بسیاری است. در وهله‌ی نخست، هرمنوتیک معطوف به تفسیر متون نوشته‌شده است با تأکید بر چندوچون فراگردهایی که متون از طریق آن‌ها فهمیده می‌شوند. این فراگردها از دل مناسبات اجتماعی، تاریخی می‌گذرند و از همین رو تفسیرگر می‌بایست افزون بر ساختار جزئی خود متن، یعنی علاوه بر مذاقه بر روی روابط درونی متن مورد مطالعه، به مناسباتی که آن متن با عوامل اجتماعی و بسته‌گی‌های تاریخی دارد نیز توجه کند. به این ترتیب، پژوهشگر اقتصادی، روش تحلیل هرمنوتیکی را در مورد یک موضوع اقتصادی چنین اعمال می‌کند که آن موضوع، کنش

۱- در این زمینه می‌توان به بهره‌گیری از نظریه‌ی ادبی (Literary Theory)، زبان‌شناسی کاربردی (Applied Linguistics) و رهیافت‌های پراگماتیستی در قالب سخن‌شناسی (Rhetoric) در کارهای نوآورانه‌ی مک‌کلاسی اشاره کرد؛ نگاه کنید به: McCloskey, D. (1983) هم‌چنین می‌توانید نگاه کنید Boylan, A.B. & P.F.O'Gorman (ed) (1995): به بخش آخر از فصل هفتم کتاب

یا رخداد هم‌چون متنی با مشخصات ویژه‌ی خویش در برابر او قرار گرفته و حال او می‌بایست به کشف و واکاوی آن متن بپردازد؛ و هم‌چنان که هر متنی می‌تواند بنا بر خوانش‌های متفاوتی که می‌پذیرد، در چارچوب تأییدپذیری، معانی و دلالت‌های گوناگونی به‌دست دهد، هر موضوع اقتصادی نیز می‌تواند بسته به نحوه‌ی رهیافت و روش تحقیقی به‌کار گرفته‌شده واجد نتایج معنادار چندگانه شود. علاوه بر تفسیرگری پژوهش‌گر و چندگانه‌گی رهیافت او به موضوع اقتصادی، عاملان اقتصادی که کنش اقتصادی می‌ورزند نیز درگیر مسئله‌ی تفسیراند؛ در این مطلب شک نمی‌توان کرد که هر یک از ما هنگامی که درگیر عمل اقتصادی می‌شویم، بنا بر "دیدگاهی" که نسبت به امکانات، ارزش‌ها، اهداف و مقاصد خود داریم، دست به عمل می‌زنیم؛ چنین "دیدگاهی" بی‌چون‌وچرا متأثر از مناسباتی است که ما خواسته‌ناخواسته با جامعه و زمان، و مسائلی که از زندگی و "تجربه"ی ما در آن‌ها به پیش می‌آید. تحلیل هرمنوتیکی، در واقع، روشی (با به زبانی دقیق‌تر، نحوه‌ی تقریب یا رهیافتی) است که ما به‌واسطه‌ی آن می‌توانیم با در نظر گرفتن چنین عوامل مؤثری به پژوهش اقتصادی دست زنیم.

مطلب دیگری که می‌بایست بدان توجه کرد، بایسته‌گی و ضرورت بهره‌گیری از رهیافت هرمنوتیکی برای ارائه‌ی هر تحلیل شایسته در عرصه‌ی علوم انسانی است. رهیافت هرمنوتیکی را نباید رهیافتی باب روز قلمداد کرد که تنها برای خوش‌آب‌ورنگ کردن و جلوه‌دادن به پژوهش از آن استفاده می‌شود! هرمنوتیک، تا آن‌جا که به مسئله‌ی فهم و فرایند دانستن و شناختن مربوط می‌شود، می‌بایست هم‌چون امری جداناپذیر از تحقیق اجتماعی-اقتصادی به شمار آید که دقت به آن و به‌کار بستن روش‌های آن به دقت، برازش و حقانیت کار می‌افزاید. از سوی دیگر نباید از خاطر دور داشت که متونی که موضوع تحلیل هرمنوتیکی قرار می‌گیرند، فقط محدود به متون نوشته‌شده یا ادبیات علم اقتصادی نیست، بل که روش برهان‌آوری و خردورزی دانشمندان و صاحب‌نظران رشته، نحوه‌ی برخورد آن‌ها با فاکت اقتصادی و بسیاری از زمینه‌های دیگر نظری می‌توان به‌عنوان متن، یعنی به‌مثابه موضوع تفسیرپذیر، موضوع هرمنوتیک شوند.

۱-۱- رهیافت هرمنوتیکی: مروری بر تبار عقل تفسیرگر

هرمنوتیک به مثابه نظریه‌ی فهم، رهیافتی است ویژه معطوف به تفسیر متون به هدف پی‌جویی و ارزیابی ظرفیت معنایی آن‌ها. پیشینه‌ی کاربردی رهیافت هرمنوتیکی به‌طور عام، به سده‌ی هفده میلادی بازمی‌گردد، به دورانی که متألهین و یزدان‌شناسان در رابطه با متون یونانی-لاتینی مربوط به عهد عتیق و نیز کتاب مقدس، از روش‌های خاصی برای تفسیر و یافتن معانی در آن متون استفاده می‌کردند.^۱ اما تاریخ ظهور و رواج مطالعه‌ی نظام‌مند روش‌های تفسیر متن به سده‌ی نوزدهم برمی‌گردد. نخستین بار، فیلسوف آلمانی، شلایرماخر^۲، هرمنوتیک را به‌مثابه مبنایی روش‌شناختی برای علوم انسانی به کار برد. او به دنبال گرایش خود در متمایز ساختن عرصه‌های گوناگون تفسیر، دو حوزه‌ی مجزای تفسیر را با معرفی "تفسیر نحوی"^۳ و "تفسیر تکنیکی"^۴ مشخص می‌کند. تفسیر نحوی متوجه زبان متن است؛ متن، درون زمینه‌ی فرهنگی و اجتماعی خود نشانده شده و قرار یافته و به همین خاطر به‌عنوان بیانی^۵ از یک زبان عمومی تلقی می‌شود؛ از همین رو این نوع از تفسیر، که متن را مستقل از عناصر روان‌شناختی مؤلف آن بررسی می‌کند، بر پایه‌ی قوانین عینی و عام استوار است. در مقابل، در تفسیر تکنیکی، به جنبه‌ی یکتا و منفرد متن، یا به زبان به‌تر، به فردیت و وجه نبوغ‌آمیز متن توجه دارد، به این ترتیب که متن را به‌عنوان بیان یا اظهار مؤلف آن مورد توجه قرار می‌دهد. به‌روشنی می‌توان رگه‌های رمانتیک اندیشه‌ی شلایرماخر را در این مورد آخری بازشناخت. کاربردی‌های گسترده‌ی هرمنوتیک، که امروز در رشته‌های گوناگون به‌روشنی به نقشی مسلط و کارساز بدل گشته، را می‌بایست ثمره‌ی تلاش‌های پرمایه و اصیل شلایرماخر در باز تعریف هرمنوتیک به‌منزله‌ی یک علم مستقل دانست.

۱- برای شرحی اگرچه کمی قدیمی اما مبسوط نگاه کنید به فصل سوم کتاب: ریچارد ا. پالمِر.
۲- همان. صص ۴۷-۴۱.

3- Friedrich Schleiermacher (1768-1834).

4- Grammatical interpretation.

۵- Technical interpretation، که بعدتر در نوشتارگان شلایرماخر به تفسیر روان‌شناختی (psychological interpretation) تغییر نام یافت.

۶- همان. صص ۱۰۱-۹۹.

۷- Expression: خوب است یادآور شوم که در این جا معنای عمیق واژه‌ی "بیان" در نظر است؛ چیزی مثل اظهار کردن به‌قصد رساندن معنایی خاص و نیتی مشخص. برای تشریح بیش‌تر در زمینه‌ی ملاحظات کلامی این بحث نگاه کنید به فصل دوم از کتاب مذکور.

آرای ویلهلم دیلتای^۱

پس از شلایرماخر، هرمنوتیک توسط مکتب تاریخی آلمان در سطحی گسترده مورد استفاده قرار گرفت. تاریخ‌گرایان^۲، همداستان با شلایرماخر معتقد بودند که تحلیل رفتار انسان و تبیین سویه‌های گوناگون زندگی‌اش، در اساس مستلزم توجه به ملاحظات تاریخی و فهم علت‌مندی‌های تاریخی‌ست. در این میان، ویلهلم دیلتای با معرفی هرمنوتیک به‌مثابه روش اساسی معرفت‌شناختی در علوم انسانی، نگاه تک‌سویه‌نگرانه‌ی مکتب تاریخی درباره‌ی اصالت تاریخ در مورد شناخت را، بی‌آن که از اهمیت نگاه تاریخی و نقش آگاهی تاریخی در شناخت بکاهد، تعدیل کرد. به‌زعم دیلتای، هرمنوتیک با فهم^۳ سروکار دارد؛ او، فهم را در مقابل تبیین^۴ علمی که در روش‌شناسی علوم طبیعی روش‌شناسی علوم طبیعی مبنای شناسایی قلمداد می‌شود، قرار می‌دهد و اظهار می‌دارد در اجرای کنش فهم، ذهنیت فرد پژوهش‌گر می‌بایست با حیات درون‌ذهنی موضوع مورد مطالعه آشنایی حاصل کند؛ این بدان معناست که لازمه‌ی فهم یک رفتار، نزدیکی بیناذهنی^۵ عامل شناسایی و موضوع شناسایی (متن) است، این‌که این دو قادر به ایجاد نوعی ارتباط پویا و مداوم و زنده (نه آن نسبت تک‌سویه‌ای که در علوم طبیعی برقرار است و در آن شناسنده به موضوع شناسایی تحمیل می‌کند). این موضع، به‌روشنی بیان‌گر رهیافت مخالف‌خوان دیلتای با تاریخ‌گرایی افراطی رایج در علوم انسانی آن دوره است که تاریخ را آغازگاه تحلیل به شمار می‌آورد، چه‌که تلقی او از اهمیت آگاهی، بسیار عمیق‌تر از ایده‌آلیسم محض مکتب تاریخی است^۶.

اساساً ضرورت به‌پیش کشیدن هرمنوتیک به منزله‌ی شالوده‌ی علوم انسانی، در پی عنایت به تفاوت اساسی شیوه‌ی پژوهش در علوم انسانی با علوم طبیعی مطرح می‌شود، که مناقشات نظری پیرامون آن طی نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم و با ظهور و گسترش چشم‌گیر جنبش‌های فکری تاریخ‌گرایانه پا گرفت. لزوم توجه به تجربه‌ی واقعی و

1- Wilhelm Dilthey (1833-1911).

2- Historicist.

2- Understanding.

4- Explanation.

5- Inter-subjectivity.

۶- برای آگاهی بیش‌تر از معنای تاریخی‌مندی نگاه کنید به صفحه‌ی ۱۳۱-۱۲۸ از کتاب پیش‌گفته. لازم به ذکر است که دیلتای هم مانند شلایرماخر بر نقش مؤلف متن در تفسیر تأکید دارد با این تفاوت که او به جای اصرار بر خصوصیات شخصی و روان‌شناختی مؤلف بر ← → زمینه‌ی تاریخی انگشت می‌گذارد. در اندیشه‌ی دیلتای، آن‌چه در گام نخست واجد اهمیت است، تجربه‌ی تاریخی مؤلف و بازجستن آن توسط تفسیر متنی‌ست که او خلق کرده.

زیسته در علوم انسانی، فهم را به مسئله‌ای بغرنج و پروبلماتیک تبدیل می‌کند؛ در این جا عمل شناسایی، به ساده‌گی آن چه که در علوم طبیعی تبیین قانون‌مندی‌های مشخص حاکم بر روابط معین میان ایزه‌ها تعریف می‌شود نیست، در علوم انسانی اول این که موضوع شناسایی (رفتار اجتماعی-اقتصادی، کنش انسانی و...) پدیده‌ی ساده و ساکنی نیست و به ساده‌گی تعریف نمی‌پذیرد، و طبیعتاً، در پی این مطلب، روابط حاکم بر این گونه پدیده‌ها نیز پایدار و تماماً قطعی نیست؛ دوم این که هدف از شناسایی ارائه‌ی قوانین عام و نهایی نیست، بل که فهم و در واقع معنا بخشی به کردمان‌ها به هدف شناخت حیات درونی آن است؛ و در نهایت، روش درک و دریافت چنین پدیده‌ای، صرفاً توصیف و تشریح (به معنای اثباتی و پوزیتیو کلمه) نمی‌تواند باشد.^۱

نتیجه‌ی ابرام‌های نظری شلایرماخر و دیلتای را می‌توان در این پیش‌نهاده خلاصه کرد که علوم انسانی، بنا به ماهیت خود، می‌بایست کار خود را بر اساس مقولاتی که از بطن زندگی زیسته برآمده‌اند، شکل دهند و پی‌گیری نمایند تا بدین ترتیب بتوانند پدیده‌های انسانی را چنان که هستند، و تا آن جا که ممکن است رهیده از دخالت‌های تقلیل‌گرایانه و عملیاتی خصلت ابزارانگارانه‌ی عقل قانون‌گذار، شناسایی کنند. (این ایده، صریحاً ما را به در نظر گرفتن نوعی پدیدارشناسی^۲ در پژوهش علوم انسانی دعوت می‌کند، ایده‌ای که توسط آلفرد شوتز^۳ پرورده شده است.)

۲-۱- هرمنوتیک مدرن

طی سده‌ی بیستم، فعالیت‌های انجام‌گرفته در دو جنبش اصلی در توسعه‌ی هرمنوتیک مؤثر افتاد: یکی مربوط به گشت^۴ یا چرخش فلسفی ناشی از ایده‌های بدیع‌ترین هایدگر^۵ و هانس گئورگ گادامر^۶ است، و دیگری گشتی است که در پی رواج رهیافت ساختارگرایانه^۷ به متن، در قلمروی زبان‌شناسی روی داد. پس از دیلتای،

۱- به این مطلب در بخش‌های بعدی، به خصوص در بخشی که به آرای ریکور اختصاص یافته، بیش‌تر خواهیم پرداخت.

2- Phenomenolog.

۳- برای آگاهی از ایده‌های شوتز نگاه کنید به مقاله‌ی مهم او: "Alfred Schutz" مقاله‌ی زیر نیز در ارتباط با هم‌بسته‌گی آرای شوتز با مکتب اتریش، ایده‌های خوبی دارد: Christian Knudsen.

4- turnabout.

۵- Martin Heidegger: فیلسوف اگزیتانسیالیست شهیر آلمانی (1889-1976).

۶- Hans-Georg Gadamer: فیلسوف آلمانی، شاگرد هایدگر (1900-2002).

۷- Structuralism: نگره‌ای مبتنی بر این فرض که کلیه‌ی مقوله‌های فرهنگی-اجتماعی-اقتصادی را می‌توان به صورت عینی و علمی، مدون ساخت. مشخصه‌ی این نگره، باور و توجه آن به وجود سازه‌های شناخت‌پذیر در

هایدگر به رهیافت هرمنوتیکی درباره‌ی متون نظری انتقادی داشت؛ به‌زعم او، هرمنوتیک صرفاً نظریه‌ای درباره‌ی متون نیست، بل که نگره و ایستاری‌ست بنیادین که ذاتی سرشت هستی‌شناسانه‌ی آدمی است. هایدگر نیز، نامستقیم، به تفوق فهم بر تبیین و توصیف اشاره می‌کند؛ به این ترتیب که به‌زعم او این مسئله‌ی هستی‌شناختی که افراد چه‌گونه هستی خویش و روابط خود با جهان را درمی‌یابند، بر این پرسش معرفت‌شناختی که آن‌ها چگونه جهان را تدوین و تبیین می‌کنند، پیشی دارد. از این‌رو، او در آثار خویش، در کنار تحلیل بنیادین مفاهیمی از جمله هستی و آگاهی، ایده‌ی هرمنوتیک را نیز به‌گونه‌ای ریشه‌ای می‌پروراند.^۲

گادامر به پیروی از مضمون هایدگری هرمنوتیک، اظهار می‌دارد که اساساً شیوه‌ی کلی تجربه‌ی انسان در جهان، شیوه‌ی هرمنوتیکی‌ست: شیوه‌ی درگیر تفسیر و فهم. او نیز، اهمیت هرمنوتیک را تا تأثیر آن بر ریشه‌های قوام‌بخش اندیشه، پی می‌گیرد و نشان می‌دهد چگونه این رهیافت شکل‌دهنده‌ی نوعی فلسفه‌ی عملی‌واقع‌نگر است. گادامر، نقش هرمنوتیک را در شکل‌دادن به آگاهی تاریخی روشن می‌کند و از آن‌جا هرمنوتیک را به‌مثابه بنیانی برای علوم انسانی - علمی که ناگزیر درگیر مطالعات تاریخی می‌شوند - به پیش می‌کشد.^۳

پس از این، هرمنوتیک، متأثر از رواج ایده‌های ساختارگرایانه، گشتی زبان‌شناختی یافت.^۴ بر این اساس، توجه هرمنوتیک معطوف به سویه‌های درونی متن شد. ساختارگرایان، متن را ساختاری نشانه‌شناختی می‌بینند که از مجموعه‌ای از روابط چندسویه و هم‌پیوندی‌های منطقی میان بخش‌ها و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن ساخت می‌یابد.^۵ این نگرش، به دلیل امکانات بسیاری که در اختیار تحقیق‌های نظری قرار

کلیت هر ساختمان فرهنگی‌ست که روابط میان آن‌ها می‌بایست مسئله‌ی اصلی تحقیق باشد. برای اطلاع بیشتر تر نگاه کنید به: مایکل پین (۱۳۸۲).

1- Ontological .

۲- آرای هایدگر درباره‌ی زبان و تفسیر و معنایابی بسیار مؤثر و شاخص‌اند؛ اما بازگویی و واکاوی آن‌ها در این مقاله نمی‌گنجد، برای آگاهی بیشتر از رهیافتهای او درباره‌ی زبان نگاه کنید به فصل نهم از کتاب زیر که به قلم یکی از شاگردان‌اش نگاشته شده: والتر بیمل (۱۳۸۱).

۳- برای نگاهی اجمالی به کاربرت آرای گادامر در علوم اجتماعی نگاه کنید به فصل ششم از کتاب: تد بنتون و یان کرایب. (۱۳۸۴). هم‌چنین درباره‌ی تأثیر عینی آرای گادامر در نظریه‌ی اجتماعی نگاه کنید به: حقیقی، شاهرخ. تیر ۱۳۸۶.

۴- این تحول اثرگرفته از اندیش‌ورزی‌های فردینان دو سوسور، زبان‌شناس پانام فرانسوی بود. او زبان را پدیدار (فنون) ای متشکل از لایه‌ها و سیستم‌های مختلف و پیچیده‌ی نشانه‌ای می‌دانست که هر یک توسط نوع خاصی از تحلیل بازشناخته می‌شوند.

۵- تأکید بر روابط درونی متن در اندیشه‌ی ساختارگرایی، آن وجه از کار شلایرماخر را به یاد می‌آورد که او در آن به تفسیر نحوی می‌پردازد.

می‌دهد، با وجود ظهور نگرش‌های جدیدتری (مانند پساساختارگرایی^۱، ساختارشنکی^۲ و...) تا به امروز توانسته اعتبار پارادایمی خود را بیرواند و رشد دهد. با این وصف، روشن است که امروز، هرمنوتیک در عرصه‌ای گسترده‌تر از آنچه پیش‌تر به کار می‌رفته (تاویل متون مقدس، ملاحظات تاریخ‌گرایانه و...)، و نیز در طیف متنوع‌تری از رشته‌های علمی به کار می‌رود. از این‌رو شاید نتوان هرمنوتیک را آن‌گونه که شلاپرماخر از آن منظور داشت، یعنی به‌مثابه علمی مدون و تمام‌شده که از مجموعه‌ی مشخصی قواعد نهایی تشکیل شده، در نظر داشت؛ هرمنوتیک می‌بایست چونان رهیافت و حتا چونان نظریه‌ای گشوده و پیش‌رونده تلقی شود که به ما بصیرت ضروری برای مواجهه با سرشت پدیده‌هایی را می‌بخشد که تن به روش‌های تقلیل‌گرای اثباتی نمی‌دهند و تنها با اتخاذ نگرشی تفسیری و دیالکتیکی می‌توان آن‌ها را فهم کرد.

پل ریکور^۳: ساختارگرایی و هرمنوتیک در علوم انسانی

ریکور با توسل به مضمون‌های مطرح‌شده در هستی‌شناسی هایدگر کار خود را آغاز می‌کند و با بهره‌گرفتن از مفاهیم گادامری از جمله هم‌جوشی افق‌های معنایی، زمینه‌ی لازم برای رهیافت دیالکتیکی خود به هرمنوتیک را می‌گشاید. آنچه در کار او برای ما واجد اهمیت است، نگاه هم‌سازانه‌ی او به جنبه‌های عینی (ابژکتیو) و ذهنی (سوبژکتیو) تفسیر است^۴؛ به‌زعم او، خوانش متن از رهگذر نسبتی دیالکتیک میان تبیین^۵ و فهم^۶ است. او برخلاف دیلتای که تبیین و فهم را دو قطب متضاد قلمداد می‌کرد (و به همین ترتیب تمایز میان علوم طبیعی و علوم انسانی را مطرح می‌نمود)، این دو را به‌منزله‌ی دو وجه متمم که فراگرد هرمنوتیک را قوام می‌بخشند به شمار می‌آورد. تبیین یا تشریح به پژوهش منطق ساختار درونی می‌پردازد؛ از این‌رو، تبیین، عملکردی ست مرتبط با تحلیل ساختاری. تبیین، مجموعه‌ای از گزاره‌ها، فرایندها، پدیده‌ها و رخدادها را با قرار یاب کردن آن‌ها در دل شبکه‌ای از قواعد کلی، جامع و معین به مجموعه‌ای ساخت‌مند بدل می‌کند که می‌توان بدان به‌گونه‌ای روش‌مند، به‌هدف استخراج قانون‌مندی‌ها و علت‌مندی‌ها، اندیشید. از سوی دیگر، فهم، به معنای متن و ارتباطی که

1- Post-structuralism.

2- Deconstructionism.

3- Paul Ricoeur.

۴- مقایسه کنید با جنبه‌های "نحوی" و "تکنیکی" که توسط شلاپرماخر مطرح شد و در واقع تفسیر عینی از ذهنی را متمایز می‌ساخت.

5- Explanation.

6- Understanding.

متن با جهان بیرون متنی برقرار می‌کند، توجه دارد؛ از این رو، فهم متن همانا تفسیر آن است، عملی که هدف آن کشف یا بازیابی معنای یک متن از طریق نزدیکی به جهان آن و درک زبان ویژه‌ی آن است. حرف ریکور این است که تحلیل ساختاری و هرمنوتیکی، هردو می‌بایست در تفسیر متن به کار روند. ریکور ضمن بیان این مطلب که موضوع علوم انسانی، یعنی کنش انسانی، به لحاظ ماهوی، متفاوت از ایزدهای دانش طبیعی است (این که کنش انسانی و بالتبع آن، هنجارها، رفتارها، نهادها و ساختارهای انسان ساخت همه‌گی، به معنای هرمنوتیکی کلمه، از طریق کنش فهم معنادار می‌شوند، و برخلاف رویدادهای طبیعی که در زمینه‌ی مکانیستی ثابت و ایستایی فرمولیزه می‌شوند، تنها با قراربایی در زمینه‌ای هرمنوتیکی دریافت می‌شوند) تصریح می‌کند که نظریه‌های دانش انسانی در کنار "فهم" و "زمینه‌سازی" و، در یک کلام هرمنوتیک، به "تبیین" و "الگوسازی" هم نیاز دارند. تشریح عینیت‌یافته‌گی معنا را که در بافت درونی متن جای دارد (و تأثیر آن محدود کردن و تعیین حد و حدود تفسیر است) آشکار می‌کند؛ این مطلب بیان‌گر یکی از ویژه‌گی‌های مهمی است که اعتبار تفسیر را می‌توان با آن سنجید: به این ترتیب که یکی از راه‌های اعتبارسنجی تفسیر این است که تفسیر تا چه اندازه قدرت تشریح، و یا به زبان رساتر قدرت تبیینی متن را با توجه به افق‌های معنایی تفسیرگر و مؤلف و نیز با عنایت به ساخت درونی متن برآورده می‌سازد.^۱ تفسیرها متنوع‌اند، اما می‌توان آن‌ها را به نقد کشید و مهم آن است که نباید روش ارزیابی یا نقد تفسیرهای بدیل را روشی نهایی و فروبسته و انحصاری انگاشت.

با این اوصاف، رهیافت هرمنوتیکی در برابر رهیافت اثباتی محض قرار می‌گیرد. در رهیافت اثباتی، پدیده یا رخداد وارد فراگرد تشریح و تبیین اثباتی (به‌وسیله‌ی مفاهیم و ابزار دقیق و حساب‌گری که اعتباری جهان‌شمول دارند، مثل سیستم‌های تحلیل آماری) می‌شود، فراگردی که برون‌داده‌ی آن قوانین عام و احکام کلی است که کارایی غایی‌شان در ارائه‌ی بسته‌های دقیق و سفت و سختی است که به‌سودای پیش‌بینی رخداد آتی به

۱- اعتبارسنجی در هرمنوتیک و نظریه‌ی فهم مسئله‌ای مناقشه‌برانگیز بوده و هست. این که چگونه می‌توان معیارهای دقیقی برای سنجش اعتبار تفسیرهای گوناگون از یک متن ارائه کرد، این که چگونه می‌توان یک تفسیرگرای خوب بود؛ یعنی از یک طرف نه به دام جزم‌اندیشی افتاد و نه به ورطه‌ی شکاکیت افراطی. نزد ریکور، امکانات اعتبارسنجی ما، بیش از آن که ماهیتی تجربی، دقیق و نهایی داشته باشند، شکل‌گرفته از نوعی احکام نظری، حکمی و حقوقی (Juridical) اند؛ به این ترتیب، خود امکانات اعتبارسنجی همواره در برابر متون و وضعیت‌های جدید دگرگونی می‌پذیرد. مهم این است که یک وضعیت خاص در مورد یک متون خاص تعیین شود و بنا بر آن نظام سنجش اعتبار تفسیر وابسته به نگاه داورانه‌ی تفسیرگر بنا شود. با این حال، ریکور، با توجه به موضع گادامری خود، چندان دغدغهای نسبت به مسئله‌ی اعتبارسنجی تفسیر از خود نشان نمی‌دهد.

کار گرفته می‌شوند، خلاصه می‌شود.^۱ اما در علوم انسانی، جایی که موضوع مطالعه (عامل انسانی یا انسان ساخته (نهاد))، موجودی خود-تفسیرگر است، به خود و رفتار خویش می‌اندیشد و مدام ذهنیت و کنش خویش را بازنگری و دگرگون می‌سازد، بسنده کردن به تبیین اثباتی مبتنی بر قوانین جامع، عملی ست خطا، و البته، به لحاظ نظری ناممکن! این دو جهان (جهان ابژه‌های تجربی و جهان پدیده‌های انسانی)، از نظر هستی‌شناختی، اساساً متفاوت از یکدیگرند، و به همین خاطر، نظرورزی در هر یک، روش خاص و متفاوتی را طلب می‌کند. در همین راستا، اغلب گفته می‌شود که مطالعات علوم انسانی در حوزه‌ای انجام می‌گیرد که شرط "وحدت مفهومی"^۲ به آن معنایی که در روش‌شناسی علوم طبیعی از آن مراد می‌شود، بر آن وارد نیست، این شرط که "کلیدی حالات یک سیستم را می‌توان در هر زمانی در دامنه‌ای معین (و محدود) از مفاهیم بررسی کرد"^۳؛ یا به زبانی ساده‌تر این که می‌توان دستگاه مفهومی ساده و شسته‌رفته‌ای برای تحلیل یک سیستم در نظر گرفت، و در نهایت این که سیستم تحلیل در علوم انسانی را می‌توان سیستمی فروبسته و تمامیت‌یافته تلقی کرد. به همین خاطر، به دلیل همواره‌گشوده‌بودن سیستم‌های موجود در جهان اجتماعی، و به سبب برخورداری عاملان انسانی از منش خود-تفسیرگری و خود-بازنگری، تحمیل روش‌هایی که در پی افاده‌ی قانون‌گذاری‌های مطلق‌اند، اگر ناممکن نباشد، نابسند است.^۴ با این اوصاف، هدف یک رهیافت هرمنوتیکی مناسب در حوزه‌ی علوم اجتماعی می‌بایست فراهم آوردن زمینه برای الگوسازی یک فرایند تئوریک پویا از طریق زمینه‌سازی^۵ و مفهوم‌پردازی درون یک بافت زمان‌مند و فهم‌پذیر و منسجم معنایی باشد.

۱- در این رابطه می‌توان به ادبیات جدید اقتصاد سیاسی مراجعه کرد. جایی که در مورد سلطه‌ی وجه اثباتی-کاربردی دانش بر وجه تفهیمی-بنیانی آن در حوزه‌ی علوم انسانی (و البته اقتصاد)، دلایل متعدد و تأمل‌برانگیزی به میان آورده می‌شود که اغلب در قالب تحلیل‌های جامعه‌شناسی سیاسی ابراز می‌شوند. برای نمونه می‌توان کاوید که چه‌گونه برون‌داده و محصول ابزارهای پیچیده‌ی آماری به‌مثابه نتایجی دقیق (؟) و علمی در دست نهاد قدرت تبدیل به ابزاری مناسب و معتبر می‌شود که از طریق توجیه برنامه‌های عمومی، به بازتولید سلطه کمک می‌کنند... برای مطالعه‌ی درآمدی بر این ادبیات نگاه کنید به: اسکات لش. (۱۳۸۳).

2- Conceptual unity.

3- Taylor, Charles.

۴- برای مطالعه‌ی بیش‌تر در این زمینه نگاه کنید به منبع: Topper, Keith. در مقاله‌ی مزبور، علاوه بر نکاتی در باب ضرورت کاربست رهیافت هرمنوتیکی در علوم انسانی و توجیه ناممکن بودن شرط وحدت مفهومی^۲ در حوزه‌ی روش‌شناسی علوم انسانی، می‌توان به اشارات نقادانه‌ای از نگارنده‌ی مقاله درباره‌ی رهیافت پراگماتیستی ریکور در هرمنوتیک نیز دست یافت.

5- Contextualization.

۳-۱- هرمنوتیک در اقتصاد

بیل جرارد^۱ در جستاری به نام "اهمیت تفسیر در اقتصاد"^۲، کاربرد هرمنوتیک در حوزه‌ی اقتصاد را زیر سه سرفصل تشریح می‌کند:

- ۱- تفسیر متنی (تفسیر متون) تاریخ اندیشه‌ی اقتصادی
- ۲- عملکرد تحلیل‌های روش‌شناختی و اقتصادی به‌منزله‌ی تفسیر
- ۳- ایده‌ی اقتصاد به‌منزله‌ی دانشی که در آن عوامل اقتصادی چونان تصمیم‌گیرندگانی که بر مبنای تفسیری که از اطلاعات ممکن (دردسترس) دارند عمل می‌کنند، در نظر گرفته می‌شوند.

تفسیر متون اقتصاددانانی که محصول اندیشه‌های شان طی تاریخ، طرح کلی علم اقتصاد را پی ریخته، (افرادی از قبیل اسمیت، ریکاردو، مارکس، کینز و دیگران) با وجود گذشت زمان طولانی از زمان عرضه‌داشت آثارشان، هر یک، هنوز جزء تعیین‌کننده و مؤثری در عرصه‌ی مطالعه‌ی نظری در اقتصاد به شمار می‌آیند. در میان تنوع خوانش‌ها و تفسیرهای ممکن، برخی قادر به تبیین صحیح مسئله‌ی مطرح‌شده در متن می‌شوند و به‌گونه‌ای سازوار می‌توانند فحوای پیش‌آمده در متن را توضیح دهند و برخی نه (یا دست‌بالا، با درجه‌ی کم‌تری از صحت موفق به انجام تبیین می‌شوند). در این‌جا نقش هرمنوتیک به‌منزله‌ی رهیافتی برای مواجهه با این تفاسیر بدیل آشکار می‌شود؛ برای مثال برخی از این مناقشه‌های پیش‌آمده در مورد تفسیرهای مختلف را می‌توان به‌وسیله‌ی آشکار کردن و فاش‌ساختن پیش‌فرض‌های کار بسته در آن‌ها، بر مبنای رهیافت خاص تفسیری سنجید و ارزیابی کرد. در این رابطه می‌توان به مقاله‌ی جرارد در مورد "نظریه‌ی عمومی کینز" اشاره کرد.^۳ در این مقاله از رهیافت‌های مختلفی که نسبت به این متن کلاسیک اقتصادی ارائه شده، صحبت می‌شود. برای مثال از این صحبت شده که اکثر تفسیرها، در جستجوی معنایی که خود کینز قصد ارائه‌ی آن را داشته برآمده‌اند با این پندار که چنین معنایی، معنای اصلی و قطعی متن کتاب است؛ حال آن‌که، همان‌گونه که جرارد به‌خوبی متذکر می‌شود، دستیابی به این معنای نهایی (البته اگر چنین معنایی اصلاً وجود داشته باشد)، به دلایل مختلف، در اساس ناممکن

۱- Bill Gerrard: مدرس اقتصاد در دانشگاه یورک؛ او در رشته‌های اقتصاد کلان، اقتصادسنجی کاربردی و روش‌شناسی اقتصادی تدریس می‌کند. {مطالب این بخش اغلب متکی به مقاله‌ی او هستند؛ نگاه کنید به پانویست‌های بعدی}

۲- نگاه کنید به: Bill Gerrard (1993).

۳- نگاه کنید به: Bill Gerrard (1991).

است.^۱ در مقابل این دسته تفسیرگران، می‌توان به آن دسته از افرادی اشاره کرد که کتاب نظریه‌ی عمومی را در سایه‌ی دیگر آثار کینز مورد تفسیر قرار می‌دهند.^۲ سخن کوتاه این که، مسئله‌ی وجود چشم‌اندازهای گوناگونی که هر یک دعوی دار ارائه‌ی معنای "صحیح" متن کینز هستند، مسئله‌ای نیست که بتوان با آن با راه حل ساده و معین و شسته‌رفته‌ای مواجه شد. رهیافت دیالکتیکی ریکور، نشان می‌دهد که چگونه و چرا هر نوع اصل ساده که براساس پیش‌فرض‌های عینیت‌گرایانه بخواهد امکان وجود معنای قطعی و نهایی متن را مطرح کند، نابسنده است. مهم این‌جاست که وجود تفاسیر متعدد از یک متن، هرگز نایست ما را به این گمان بکشاند که به‌حتم چیزی اضافی و ناجور و نادرست در میان است (مثلاً این که تنها یک تفسیر درست وجود دارد و به‌همین خاطر باقی بدیل‌ها به هر دلیلی تفسیرهایی نادرست‌اند)؛ برعکس، وجود تفسیرهای ممکن، دلالت بر ظرفیت، یا به زبان به‌تر توانایی متن دارد؛ این که متن قادر است به بروز تفسیرهای گوناگون راه دهد و چشم‌اندازهای مختلف را در افق معنایی خویش بگنجاند. با تمام این‌ها، آن تفسیری از نظریه‌ی عمومی، می‌تواند به‌عنوان تفسیری معتبر پذیرفته شود، که قادر باشد ارتباط منسجم و به‌سامانی را با ساختار درونی متن برقرار کند؛ به این گونه که دست کم، هر اقتصادخوانده‌ای که در حد میانه‌ی دانش آموخته‌گی باشد، بتواند در سایه‌ی متن خود کتاب، ارتباط مناسبی را با تفسیر برقرار کند.^۳

۱- این دلایل می‌توانند وابسته به وضعیت خود مؤلف (یعنی کینز)، خواننده (پژوهش‌گری که قصد خواندن و تفسیر این متن را دارد) و خود متن (کتاب نظریه‌ی عمومی) باشد؛ برای نمونه می‌توان به روش غیرمتعارف و البته بدیع کینز در نگارش این اثر توجه کرد که چگونه به گونه‌ای ضمنی در برابر هر تفسیر اثباتی و تقلیل‌گرا مقاومت می‌کند.

۲- در این‌جا جرارد به آثاری اشاره می‌دهد که توجه خود را بر روی رابطه‌ی میان نظریه‌ی عمومی و کتاب کینز جوان با عنوان "جستاری درباره‌ی احتمال" (A Treatise on Probability) معطوف می‌کنند؛ افرادی مانند Carabelli و O'Donnell.

۳- خوب است خاطر نشان کنیم که مسئله‌ی اعتبار تفسیر، مسئله‌ای نیست که بتوان بر آن حدی زد و تمام‌شده‌اش انگاشت؛ ما در ارتباط با این مسئله همواره درگیر دور هرمنوتیکی هستیم، به این معنا که - در مثال ما - موضوع اعتبار یا سندیت (Authenticity) تفسیر، همیشه متضمن نوعی دور است: از یک سو، یک تفسیر معتبر از نظریه‌ی عمومی، چنان تفسیری است که بتوان آن را در سایه‌ی کلیت اندیشه‌ی اقتصادی کینز درک کرد، از سوی دیگر اما، این کلیت، خود چیزی نیست مگر درک و دریافت ما از تک‌تک آثار کینز که مجدداً هر یک می‌بایست در پرتو اندیشه‌ی فلسفی-اقتصادی کینز فهم شود و الخ... در این‌جا می‌توان به ایده‌های هرمنوتیکی هیرش (Hirsch) اشاره کرد، او به‌وسیله‌ی تفکیک اصطلاح "معنا" (Meaning) از "دلالت" یا مصداق (Significance)، متذکر می‌شود که "معنای یک متن چیزی جز معنایی که مؤلف آن قصد بیان آن را داشته نیست، درحالی که "مصداق" آن در رابطه با فحوای متن با توجه با راهبردی است که در تفسیر اقتضا داده در صفحه بعد

ماهیت تفسیری تحلیل اقتصادی - این که هیچ تحلیلی در اقتصاد نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های تاریخی و بافتار اجتماعی و روابط میان‌رشته‌ای و میان‌متنی با رشته‌ها، تحلیل‌ها، و خلاصه، متون دیگر، توان تئوریک و پراتیک (عملی) شایسته برای یک تحلیل مؤثر را به دست آورد - روزبه‌روز بیش‌تر در روش‌شناسی اقتصاد جا می‌افتد. در این باره همواره باید به جنبش‌های جدید فلسفه‌ی علم (خاصه، ایده‌های توماس کوهن درباره‌ی ماهیت پارادایمی علم و نگره‌های لاکاتوش در روش‌شناسی برنامه‌ی پژوهش علمی (MSRP) و البته پرورده‌شدن آرای اندیش‌گران هرمنوتیکی مثل دیلتای و ریکور در زمینه‌ی نسبت علوم انسانی و هرمنوتیک) التفات جدی داشت.^۱ برای نمونه، به‌زعم ریکور، علوم انسانی ناگزیر درگیر مسئله‌ی تفسیر و فهم هستند؛ چراکه موضوع این علوم، یعنی رفتار معنادار کنش انسانی، خواه‌ناخواه به‌عنوان یک متن در برابر دانشمند این حوزه قرار می‌گیرد و او راهی جز فهم، تفسیر و معنابخشی به آن ندارد. در مورد کاربست سوم، که اقتصاد را به منزله‌ی مطالعه‌ی تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب عاملان عقلایی تعریف می‌کند^۲، باید گفت که در وهله‌ی نخست، نتیجه‌ی هر تصمیم‌گیری، در اساس، منوط به اطلاعاتی است که عاملان اقتصادی زمینه‌ی تصمیم‌گیری خویش را بر اساس آن‌ها شکل می‌دهند. روشن است که فرض وجود اطلاعات کامل، که اقتصاد نئوکلاسیکی ایده‌های خود را بر اساس آن سامان می‌دهد، با وجود تمام امکاناتی که در نتیجه‌ی ساده‌سازی در اختیار اقتصاددان می‌گذارد، فرضیست غیرواقعی؛ از همین رو طی دو دهه‌ی گذشته، توجه اقتصاددانان به اشکال دیگر سازمان اطلاعاتی، که در آن‌ها عاملان اقتصادی با اطلاعات کامل طرف نیستند، معطوف شده است. این چرخش در مواجهه با مقوله‌ی اطلاعات در اقتصاد پدیدآورنده‌ی دستاوردهای بسیاری در حوزه‌ی تحلیل اقتصادی بوده است.^۳ با این حال، تمام این پیشرفت‌ها بر مبنای این فرض یا پیش‌انگاشت نه‌چندان محکم استوار شده، که اطلاعات

می‌شود (یعنی لزوماً معنای معینی که مؤلف در نظر داشته نیست). برای آگاهی بیش‌تر نگاه کنید به فصل اول از کتاب زیر که ضمن شرح آرای هیرش، نگاهی انتقادی به ایده‌های او دارد:

دیوید کوزنزهوی. "حلقه‌ی انتقادی". ترجمه‌ی مراد فرهادپور. تهران. ۱۳۷۱. صص ۹۶-۷۶

۱- اگرچه بررسی این مواضع جالب و آموزنده است، با این حال در این نمی‌گنجد؛ برای آشنایی اجمالی با اندیشه‌ی توماس کوهن نگاه کنید به: مایکل پین. ۱۳۸۲.

برای آگاهی از ایده‌های لاکاتوش نگاه کنید به: John Davis {editor} (1998).

۲- باید خاطر نشان داشت که این تعریف، تنها تعریف ممکن از اقتصاد نیست؛ به‌هررو جریان غالب در اقتصاد (Mainstream) چنین تعریفی از اقتصاد را به‌عنوان تعریف اصیل پذیرفته است.

۳- در این زمینه جرارد به عرصه‌هایی مانند نظریه‌ی پژوهش (Search Theory) اشاره می‌کند؛ نظریه‌ی پژوهش به‌عنوان رهیافتی که ایجادکننده‌ی نوعی هم‌گرایی و هم‌سازی میان ایده‌ی تعادل انتظارات عقلایی و مسئله‌ی اطلاعات نامتقارن است، شناخته می‌شود.

مقوله‌ای ابژکتیو یا عینی و انضمامی^۱ است، یعنی ساختاری ملموس دارد و می‌توان آن را مثل هر امر انضمامی و ساده‌ی دیگری فرمولیزه کرد و قواعد و قانون‌مندی‌های آن را شناخت و شناساند. مشکل اصلی این نوع نگاه از این‌جا ناشی می‌شود که این نگرش به کلی سوپه‌ی دیگر مسئله - یعنی مسئله‌ی چه‌گونه‌گی فهم و تفسیر و تحلیل و به‌کارگیری این اطلاعات از جانب عاملان اقتصادی - را نادیده می‌گیرد! به این ترتیب که اگر فرض اساسی اقتصاد متعارف را هم بپذیریم {فرضی که چندان واقعی نیست!}، باز هم این مسئله هم‌چنان باقی است که هر یک از عاملان اقتصادی بنا به پیش‌فهم‌ها، هنجارها، مفاهیم و انتظارات خویش با این اطلاعات هم‌گن و کامل برخورد می‌کنند، و لازم به گفتن نیست که در چنین شرایطی خروجی یا نتیجه‌ی به‌کارگیری اطلاعات (اطلاعاتی که به‌طور خام برای همه یکسان است) از سوی آن‌ها متفاوت خواهد بود. پی‌جویی مسائلی از این دست می‌تواند سلطه‌ی اشکال ساده‌ی اصل عقلانیت و تعادل، اصولی که در اقتصاد متعارف نهادینه و بدیهی انگاشته می‌شوند، در اندیشه‌ی اقتصادی را به پرسش کشد.

۲- تئوری انتخاب عقلایی در علوم انسانی

در توصیف تئوری انتخاب عقلایی ارتدوکس^۲ در علوم انسانی، ما با الگوهایی مواجه هستیم که دغدغه‌ی تبیین رفتار افرادی را دارند که با آگاهی کامل از امکانات و محدودیت‌های خود، به‌ترین راه و رویه برای دست‌یابی به اهداف مشخص و معین خویش را انتخاب می‌کنند. این فرض که موجودات انتخاب‌گر منفعت‌طلب‌اند، یعنی متوجه تحصیل بیش‌ترین بازده ممکن از انتخاب خویش هستند، فرض اساسی، و بن‌انگاره‌ی این تئوری است: من به‌عنوان کنش‌گر، آن چیزی را برمی‌گزینم که بیش‌ترین رضایت‌مندی را از آن من کند، عقل هم چیزی نیست جز ابزاری که مرا در تحقق این هدف (کسب بیشینه‌ی رضایت‌مندی) کام‌یاب سازد^۳. این تبیین، یک تبیین

1- Concrete.

۲- منظور شکل کلاسیک و ابتدایی و ناپورده‌ی تئوری انتخاب عقلایی است که پیشینه‌ی آن را می‌توان تا پارادایم عقل‌باوری در علوم انسانی در دوره‌ی روشنگری پی‌گرفت.

۳- مبنای فلسفی چنین فرضی را می‌بایست در ایده‌های فایده‌گرایانه‌ی فیلسوفان، خاصه فیلسوفان انگلیسی دوره‌ی روشنگری بازجست، برای نمونه نگاه کنید به پیوست فصل ۷ از کتاب مفید شومپتر نگاه کنید به:

شومپتر، آ. ژوزف. ۱۳۸۰. هم‌چنین می‌توانید شرح مختصر زیر را نیز مطالعه کنید: کاپلستون، فردریک. ۱۳۶۲. لازم به یادآوری است که مضمون عقلانیت ابزاری یا تکنیکی، ناظر به مطلب گفته شده است؛ این که عقل در حکم ابزاری دقیق برای دست‌یابی به هدف معین از سوی شخص به‌کار گرفته می‌شود.

قصدها^۱ است، به این معنا که فرض می‌گیرد خواسته‌ها و آمال فردی، نه تنها دلیل کنش‌ها بل که باعث و علت پدیدآورنده‌ی آنها هستند؛ به زبان دیگر، قصد فرد در کنش‌ورزی، تأمین خواسته‌های شخصی است به صورتی که این خواسته‌ها در بالاترین سطح ممکن ارضا شود. افزون بر این، تئوری انتخاب عقلایی، خصلتی هنجارین دارد: روشن است که به حساب آوردن خواسته‌های فردی به منزله‌ی "علت" کنش، معرف نگرشی ارزشی به مقوله‌ی کنش و علت‌یابی کنش‌ورزی در نهایت، تعریف انتخاب است؛ به این معنا که در مورد این فرض که مقصود از یک کنش عقلایی تنها بیشینه‌سازی باز داده یا نتیجه‌ی کنش باید باشد، هیچ دلیل منطقی و علت برهان‌آورانه‌ای که از طریق آن بتوان فرض را به نوعی اثباتی پذیرفت، وجود ندارد؛ این صرفاً یک فرض است، و مثل هر فرض دیگری هنجارگذاری خاص خود را طلب می‌کند.

این بحث، در اساس، پیوندهای ریشه‌داری با مبانی بنیادین علم اقتصاد دارد. مقوله‌ی انتخاب، مقوله‌ای اصیل و اساسی در دانش اقتصاد به شمار می‌رود، به گونه‌ای که در تعاریف رایج از علم اقتصاد، در کنار "کم‌یابی"، "انتخاب" یک کلید واژه‌ی نادیده ناگرفتنی محسوب می‌شود. مقوله‌ی کم‌یابی پدیدآورنده یا علت وجودی مقوله‌ی انتخاب می‌شود و در این میان، مسئله‌ی تصمیم به پیش کشیده می‌شود؛ اقتصاد هم که دانش تصمیم‌گیری است. حوزه‌ی عملکرد تئوری انتخاب عقلایی، چنان که از نام‌اش هم پیداست، محدود به انتخاب عقلایی است؛ به زبان دیگر، تئوری انتخاب عقلایی (در شکل ارتدوکس آن) را هرگز نباید یک تئوری عمومی در زمینه‌ی مسئله‌ی تصمیم‌گیری و انتخاب در نظر گرفت؛ بسیاری از مسائل مطرح شده در امر انتخاب خارج از میدان عملکرد تئوری انتخاب عقلایی است. موارد زیادی را می‌توان در این مورد مثال آورد: تصمیم‌گیری‌هایی که مستقیم یا نامستقیم تحت تأثیر عوامل فراعقلانی^۲ (عواملی از قبیل تفاوت‌های هنجاری و قومی و عقیدتی، سیستم‌های مختلف ارزش که از دل این تفاوت‌ها برمی‌آیند و ...) قرار می‌گیرند، مانع پذیرش یک تئوری انتخاب عقلایی عام و همه‌شمول می‌شود. در پایان باید گفت که اختیار کردن این تئوری به مثابه یک تئوری

1- Intentional Explanation.

۲- لازم به یادآوری نیست که منظور از عوامل فراعقلانی، عواملی هستند که در زمینه‌های متفاوت از آنچه در تئوری انتخاب عقلایی به عنوان زمینه‌ی عقلایی بودن می‌توان از آن یاد کرد، به پیش می‌آیند. شاید بتوان با بازتعریف و بازنگری در تعریف عقلاییت زیر سایه‌ی رهیافتی پویا و تفسیری، هر یک از این عوامل را به گونه‌ای مناسب و شایسته در زمینه‌ای منطقی شده و انسجام‌یافته به مثابه عواملی عقلانی بازشناسی کرد؛ به هر حال می‌توان گفت حدود عقلاییت در این تئوری (یا دست کم شکل ارتدوکس آن که موضوع این بخش کار ماست)، تقریباً مشخص است و بدین ترتیب، تشخیص عواملی که ورای این محدوده قرار می‌گیرند، کار سختی نیست.

عام و خودبسنده به بارآورنده‌ی نارسایی‌های مهمی در تحلیل است؛ طرح این تئوری معطوف به بُعدی از حیات انسانی است که شاید بتوان آن را به ملاحظات فایده‌نگرانه و ابزارگرایانه‌ی رفتارمان در زندگی روزمره نسبت داد؛ شکی نیست که هر کنش اجتماعی (خاصه کنش اقتصادی) واجد وجهی است که توسط چنین ملاحظاتی درک می‌شود، بسیاری از تصمیم‌های اقتصادی ما مستقیماً از نگاه ابزارگرایانه‌ی ما ناشی می‌شوند، اما نکته این جاست که محدوددانستن عقل دخیل در کنش اقتصادی به عقل ابزاری در اساس نادرست است^۱. این که این تئوری یک تئوری "خاص" (و نه عام) است، مسئله‌ی مهمی برای کار ماست؛ ما در بخش‌های بعد نشان خواهیم دید که چگونه می‌توان با مواجهه‌ی هرمنوتیکی، تئوری را پروراند و محدودیت‌های آن را تا حد ممکن، تا جایی که دست کم زمینه‌ای مناسب برای تحلیل اجتماعی-اقتصادی غیر-تقلیل‌گرا فراهم شود، تراش داد.

برای دستیابی به بصیرتی درباره‌ی این محدودیت‌ها می‌توان به نکته‌هایی که ریموند بودن^۲ در مقاله‌ی خود "محدودیت‌های تئوری انتخاب عقلایی" بدان‌ها پرداخته، اشاره داشت؛ این محدودیت‌ها را به‌جمال می‌توان در سه مورد برشمرد:

۱- عمومیت نداشتن تئوری انتخاب عقلایی

تئوری انتخاب عقلایی نمی‌تواند تمام پدیده‌ها و فراگردهای موجود در حیات اجتماعی-اقتصادی را تبیین کند؛ زیرا از یک سو، عقلانیت مطرح شده در این تئوری، نوعی خاصی از عقلانیت (یعنی همان عقلانیت ابزاری) است که بی‌شک قادر نیست تمام اشکال عقلانیت مطرح شده در علوم انسانی را دربرگیرد^۳؛ از سوی دیگر، کردمان عامل

۱- در این رابطه نگاه کنید به: آرای آمارتیا سن در بخش بعدی.

۲- مطالب این یادداشت به‌طور عمده متکی به مقاله‌ی ریموند بودن است، نگاه کنید به: Boudon, Raymond (1998)

۳- اشکال متفاوتی از عقلانیت در علوم انسانی قابل بحث اند، از آن جمله می‌توان به عقلانیت گفتگویی (هابرماس) که معرفی آن از حد این مجال خارج است، عقلانیت تکنیکی (که تبار آن را در علوم اجتماعی به تیلور نسبت می‌دهند) یا همان عقلانیت ابزاری که شرح آن، در ← → آن چه پیش از این گفته‌ایم داده شد، عقلانیت محدود (Bounded Rationality) که توسط هربرت سیمون پردازش شده و به زبان ساده، شکل ضعیف و مشروط عقلانیت تکنیکی یا ابزاری است، به‌طوری که عقلانیت عامل انسانی در محدوده‌ی مشخصی از امکانات، اطلاعات و توانمندی‌های تعریف می‌شود؛ اشکال دیگری از جمله عقلانیت دانش-بنیاد (Cognitive Rationality)، عقلانیت ارزش‌شناختی (Axiological Rationality) و دیگر صورت‌های عقلانیت که پژوهش

در هریک می‌تواند بارآورنده‌ی دست‌مایه‌های مفیدی در پردازش تئوری انتخاب مبتنی بر عقلانیت باشد.

پایگاه زیر، حاوی اطلاعات خوبی در زمینه‌ی تعاریف دلالت‌مندی عقل و عقلانیت و مناقشات درگرفته پیرامون آن است:
<http://www2.uni-jena.de/welsch/Papers/ratReasToday.html>

انسانی در مبادلات اجتماعی، بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی است که این تئوری آن را فرض می‌کند. بوڈن اظهار می‌دارد که این تئوری، آن وجه از کنش‌های عاملان را در نظر می‌گیرد که صرفاً ماهیتی ابزاری دارند؛ در حالی که همان‌طور که بسیاری از جامعه‌شناسان از جمله وبر و شوتر نشان داده‌اند، بسیاری از کنش‌های انسانی در حیات اجتماعی غیر ابزاری هستند؛ به این ترتیب، به این دلیل که ابزاری بودن را نمی‌توان خصلت عمومی همه کنش‌ها به شمار آورد، تئوری انتخاب عقلایی ارتدوکس هم نمی‌تواند یک تئوری عام باشد.

۲- تقابل اظهارات تجربی در برابر تئوری انتخاب عقلایی

در این رابطه بوڈن نشان می‌دهد که تئوری مذکور چه‌گونه در بعضی شرایط در تبیین پدیده‌های تجربی و مشاهده‌پذیر نارساست. او مورد رأی‌دادن را مثال می‌زند: افراد رأی می‌دهند، در حالی که به لحاظ آماری، احتمال اثربخشی رأی هر یک به‌تنهایی صفر است!

بوڈن ضمن بررسی دعاوی و دلیل‌های مطرح شده به دو مسئله‌ی فوق، خاطر نشان می‌سازد که وجه غیر ابزاری کنش تصمیم‌گیری، جایی که فرد با عنایت به هدف مشخص و وسیله‌های ممکن برای رسیدن به چنان هدفی، درنگ می‌کند و طی سازوکار پیچیده‌ای بنا به در نظر گرفتن عوامل مختلفی که شاید به گونه‌ای ناخودآگاه بر تصمیم او اثر بگذارند، کنش خود را انتخاب می‌کند، باید به‌عنوان بخش مهم و تأمل‌برانگیز کنش انتخاب کانون توجه تحلیل‌گر شود.

به‌زعم بوڈن، ضعف اصلی تئوری انتخاب عقلایی، فردگرایانه بودن آن نیست، بل که نارسایی این تئوری در برخی شرایط، معلول تعریفی‌ست که این تئوری از عقلانیت، منفعت شخصی، قصدمندی^۱ و بیشینه‌سازی اختیار کرده است.

۳- نظریه‌ی انتخاب عقلایی در اقتصاد: درآمدی بر نقد هرمنوتیکی آن

در علم اقتصاد متداول، زیربنا و اساس خردورزی عاملان انسانی در مقام عاملان اقتصادی، در نظریه‌ی انتخاب عقلایی شکل‌بندی می‌شود. در اقتصاد اکثر تبیین‌ها و تجویزهای نظری بر پایه‌ی فهم کنش فردی عامل اقتصادی استوار می‌شود، و این فرض که، این عاملان، همواره براساس تدبیر عقل رفتار می‌کنند، فرض مسلط رفتارشناسی^۲ رایج در علم اقتصاد تلقی می‌شود.

1- Intentionality.

2- Praxeology

در اقتصاد متعارف، مراد از عقلانیت، عقلانیت ابزاری^۱ است. به عبارت دیگر آن شکلی از عقلانیت که عقلانیت عامل اقتصادی مبین آن است، همان عقلانیت ابزاری است. همان گونه که از لفظ اصطلاح مشخص است، این عقلانیت از آن جا ابزاری خوانده می‌شود که در آن عقل، یا قوه‌ی خردورزی، چونان ابزاری برای دستیابی به اهداف مشخص به کار می‌رود. افراد، امیال، آماج، و هدف‌های معینی دارند، و عقل ابزاری راه‌نمای آن‌هاست برای تحصیل این خواسته‌ها؛ راه‌نمای این که چه گونه ببینند، چه تصمیمی بگیرند و در نهایت چه گونه عمل کنند. نمود این انگاشت در اقتصاد بسیار روشن و ملموس است. نخستین بخش اغلب کتاب‌های اقتصاد خرد از تئوری مصرف‌کننده آغاز می‌شود؛ در آن جا در بحث مربوط به مطلوبیت، ترجیحات و منحنی‌های بی‌تفاوتی، مرتبه‌ها یا درجه‌های مختلفی از رضایت‌مندی^۲ یا ترجیحات^۳ معرفی می‌شوند که توسط تابع مطلوبیت دستیابی به سطوح مختلف آن نشان داده می‌شود؛ در این جا، عاملان اقتصادی، افرادی با رفتار "عقلایی" تلقی می‌شوند، چون آن‌ها کنش خود را به گونه‌ای ترتیب می‌دهند که مطلوبیت خود را بیشینه کنند - یا به زبانی دیگر به بالاترین سطح ممکن از فضای ترجیحات برسند. این الگوی متداول و شناخته‌شده‌ی مدل اقتصادی تئوری انتخاب عقلایی است.^۴

بنیان، تأثیر و نقش سویی‌ی ابزاری تئوری انتخاب عقلایی، یعنی الگوهایی که کنش انسانی را بنا بر اصل بیشینه‌سازی^۵ تحلیل می‌کنند، پدیدآورنده‌ی مباحث زیادی در عرصه‌ی روش‌شناسی بوده و هست، که منشأ اغلب آن‌ها ملاحظات هستی‌شناختی درباره‌ی علت و تأثیر چنین الگوهایی است؛ برای نمونه می‌توان به این مسئله اشاره کرد که هم‌بستگی یا هم‌خوانی این الگوی ابزاری با فردگرایی روش‌شناختی^۶ تا چه گونه و تا

1- Instrumental Rationality.

2- Satisfactions.

3- Preferences.

۴- باید توجه داشت که این الگو، تنها الگوی موجود نیست؛ الگوهای دیگری از "تئوری انتخاب عقلایی" در رشته‌های دیگر علوم انسانی وجود دارد که مطالعه‌ی آن‌ها و توجه به سویی‌هایی از آن که بهره‌گیری از آن‌ها می‌تواند به غنا و بار اندیشه‌ی اقتصادی در این حیطه کمک کند، مفید و چه بسا ضروری است. نگاه کنید به فصل چهارم از کتاب: یان کرایب.

و نیز بخشی از فصل پنجم کتاب زیر که چکیده‌وار به نظریه‌ی انتخاب عقلایی می‌پردازد؛ در آن جا به سویی‌های ابزاری این نظریه اشاره می‌شود: تد بنتون و یان کرایب.

5- Maximization.

۶- Methodological Individualism: فردگرایی روش‌شناختی یکی از مباحث مهم و مجادله‌برانگیز در روش‌شناسی (خاصه روش‌شناسی اقتصاد) است، که تفصیل آن در حد این جستار نیست. در این فرصت به همین اشاره بسنده می‌کنم که دعوی اصلی فردگرایی روش‌شناختی، که واحد تحلیل را عامل انفرادی می‌داند، در این فرض نهفته است که کلی زندگی اجتماعی را می‌توان از طریق منشور اعتقادات، باورها و ترجیحات ادامه در صفحه بعد

چه حد در جانداختن آن به عنوان الگوی رایج تئوری انتخاب عقلایی در اقتصاد مؤثر بوده است. بعدتر به این موضوع باز خواهیم گشت. در بند بعد، نگاهی مختصر خواهیم داشت به رهیافت‌های آکسیوماتیک نوین درباره‌ی فن تصمیم‌گیری^۱ و رابطه‌ی آن با برهان آوری ایزاری^۲.

در رهیافت آکسیوماتیک که در آن برقراری شرایط معین، وجود عقلانیت را تأیید می‌کند، عقلانیت به وسیله‌ی انتخاب‌هایی که شرایط معینی را افاده می‌کنند، تشریح می‌شود. برای نمونه یکی از این شرایطی که از خصوصیات هر کنش عقلایی تلقی می‌شود، شرط "تراگذری یا تعدی"^۳ است؛ بنا بر این شرط، اگر الف به ب ترجیح داشته باشد، و ب نسبت به پ ارجح باشد، آن‌گاه الف باید نسبت به پ ارجحیت داشته باشد. شرط دیگر، شرط "کامل بودن"^۴ است.

رابطه میان چنین شرط‌هایی که وجود آن‌ها پیکره‌ی یک کنش، تصمیم یا فرایند عقلایی را تضمین می‌کند، با فرضیه‌های مربوط به تئوری انتخاب عقلایی ارتدوکس، در خور توجه است. برای مثال می‌توان نشان داد که انتخاب‌هایی که در اقتصاد از آن‌ها صحبت می‌شود، برای نمونه انتخاب‌های برآمده از فرایند بیشینه‌سازی مطلوبیت، تا چه اندازه قادرند این شرایط را برآورده کنند؛ و مهم‌تر از آن این شرایط تا چه حد اساس و بنیان چنان انتخاب‌هایی را ساخت می‌دهند. باز هم، محض مثال، در بخشی از تئوری مطلوبیت در نظریه‌ی رفتار مصرف‌کننده، درباره‌ی مشخصات منحنی‌های بی‌تفاوتی صحبت می‌شود؛ به روشنی می‌توان رد رهیافت آکسیوماتیک را در آن‌جا شناسایی کرد: شرط تراگذری یا تعدی که در بالا ذکر شد در این شرط که منحنی‌های بی‌تفاوتی هم‌دیگر را قطع نمی‌کنند ابراز می‌شود؛ از طرف دیگر، شرط کامل بودن در این شرط نمود می‌یابد که اظهار می‌دارد به ازای هر نقطه در فضای کالا یک منحنی بی‌تفاوتی عبور می‌کند و الخ... باید توجه داشت که به کارگیری این رهیافت (بهره‌گیری از شروط معین و تعریف شده‌ای مثل شرط تعدی به منزله‌ی شالوده‌ی کنش عقلایی)، تنها شیوه‌ی مواجهه با تئوری انتخاب عقلایی نیست. این رهیافت، تنها زمانی می‌تواند در

انفرادی افراد و کنش‌های عقلانی‌ای که بر مبنای آن‌ها انجام می‌شوند، تبیین کرد. کتاب راهنمای روش‌شناسی اقتصادی، مدخل مفیدی بر این مضمون دارد: Davis, B. John {Ed} (1998).

1- Decision Making.

۲- مطالب این بخش به‌طور عمده متکی به جستار "شان هارگریوز هیپ" در کتاب راهنمای روش‌شناسی اقتصادی است: Davis, B. John {Ed} (1998).

3- Transitivity.

4- Completeness.

حکم شالوده‌ی نهایی تئوری انتخاب عقلایی در نظر گرفته شود، که ما مفهوم عقلانیت در تئوری انتخاب عقلایی را به مفهوم عقلانیت ابزاری^۱ تقلیل دهیم. برای نمونه، شرط تعدی (به‌عنوان یکی از شروط ضروری و آکسیوماتیک انتخاب عقلایی را در نظر بگیریم:

فرض کنیم که الف به ب، ب به پ، و پ به الف ترجیح دارد. روشن است که شرط تعدی در این‌جا صادق نیست، چون اگر من فرایند تصمیم‌گیری خود را (برای مثال) از الف آغاز کنم، در طی یک فراگرد دوری دوباره به الف بازمی‌گردم و وضع به همین منوال تکرار می‌شود. به این ترتیب، ترجیحات غیر متعدی، در نهایت، با وجود صرف منابع از جانب من، منفعتم را بهبود نمی‌بخشند. از این رو، من، اگر خواهان کسب منفعت بیش‌تر باشم، این خواسته یا هدف را هرگز نمی‌توانم در شرایطی که ترجیحات غیرمتعدی هستند، برآورده کنم؛ به عبارت دیگر، ورود من به مبادله یا انتخاب ترجیحات، در شرایطی که ترجیحات شرط تعدی را تأمین نمی‌کنند، کنشی غیرعقلایی است.

اما بی‌شک نمی‌توان این‌گونه تصور کرد که تصمیم‌گیرنده‌ی اقتصادی در همه‌ی حالات پیش‌رو با شرط تعدی برخورد می‌کند. در واقع، اگر کنش انتخاب را از حالت ایستایی که در تئوری انتخاب عقلایی ارتدوکس در نظر گرفته می‌شود، خارج کنیم و پویانده‌گی یک انتخاب واقعی را بدان بازگردانیم، در خواهیم یافت که این‌گونه نیست که همه‌ی انتخاب‌ها لزوماً در وضعیت صدق شروط آکسیوماتیک تحقق یابند. مثال زیر را، که اشاره به موقعیتی دارد که در آن مطلوبیت‌ها به‌صورت ترتیبی^۲ لحاظ شده‌اند، با هم مرور کنیم:

- فرض کنید، وضعیت الف، به درجه‌ی رجحان‌مندی مطلوبیتی اشاره می‌کند که فرد از خرید سبد کالای ۱ به دست می‌آورد؛ وضعیت ب نیز نماینده‌ی رجحان‌مندی خرید سبد کالای ۲ باشد؛ به همین ترتیب، وضعیت پ مربوط باشد به رجحان‌مندی خرید سبد کالای ۳. وضع ترتیبات رجحانی هم به ترتیب زیر مشخص شده باشد:

الف < ب < پ

1- Instrumental Rationality .
2 - Ordinal.

باید توجه داشته باشیم که اگر و تنها اگر، این ترتیبات، فقط در یک نگاه هم‌زمانی^۱ دیده شوند، شرط تعدی به‌عنوان شرط لازم برای عقلانی‌بودن انتخاب مطرح می‌شود. به زبان ساده‌تر، ترتیبات رجحانی این‌چنینی همیشه در یک زمان ایستا، در یک وضعیت زمانی ساکن، به فرض ایستا بودن وضعیت روانی فرد در چنین زمان ساکنی، شرط تعدی را در حکم شرطی لازم برای تحقق انتخاب عقلایی طلب می‌کنند. اکنون اگر موقعیت مسئله را به نحوه‌ای به حالتی پویا تبدیل کنیم (به تحلیلی در زمانی)، بدین صورت که فرد در طول زمان (و نه در یک لحظه) با این سه وضعیت مواجه می‌شود، آن‌گاه ممکن است، وضعیت ترتیبی این ترتیبات به‌صورتی بازگشت‌پذیر تبدیل شود، به این معنا که:

الف < ب < پ < الف

این حالت، به‌هیچ‌وجه عجیب و غریب نیست، اگر موقعیت تصمیم‌گیری را در گستره‌ی زمانی پویایی در نظر بگیریم؛ در این صورت، هیچ بعید نیست در لحظه‌ای که فرد در مواجهه با انتخاب پ قرار می‌گیرد، به دلیلی از دلایل (دگرگون‌شدن سلیقه و ذهنیت، منزلت اجتماعی، آگاهی فردی، شرایط فرهنگی و ...) در فرایندی بازگشت‌پذیر، پ را به الف ترجیح دهد (شرط تعدی را نقض کند).^۲

شرایط آکسیوماتیک تنها در زمانی می‌توانند شرایط لازم و کافی برای تحقق عقلانیت در انتخاب به شمار آورده شوند، که ما به نگاهی تجریدی و تقلیل‌گرایانه، عامل‌گزینش‌گر را به موجودی ایزوله و تخیلی و روان‌گسیخته مانند کنیم که می‌تواند در این

۱- "تقابل هم‌زمانی/در زمانی (Synchrony/Diachrony)، تقابلی است که فردینان دو سوسور زبان‌شناس آن را در اشاره به دو روش متفاوت توصیف مناسبات زمانی در تحلیل زبان به کار برده است." - نقل از "فرهنگ اندیشه‌ی انتقادی" مایکل پین.

منظور از تحلیل هم‌زمانی، تحلیل موضوع در لحظه یا حالتی ساکن و ثابت از تاریخ آن است (بدون توجه به روند تحول تاریخی‌اش)؛ تحلیل در زمانی را هم می‌توان، به زبان ساده، به تحویل تاریخ‌نگر (در معنای اصیل کلمه) مرتبط دانست؛ جایی که روند تحول موضوع و وضعیت آن در طول زمان مد نظر قرار می‌گیرد. در ساختارگرایی سوسوری، تحلیل هم‌زمانی بر تحلیل در زمانی مقدم است، چنان‌که در اقتصاد نیز چنین است (تحلیل از وضعیت ایستا آغاز می‌شود و مفهوم‌پردازی‌ها در چنین وضعیتی پرورانه می‌شوند). با این حال ایده‌ی این تقدم (که منش‌نمای اصلی هر تحلیل ساختارگرایانه است)، در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم بارها (خاصه از جانب اندیشه‌های پسا‌ساختارگرایانه و نیز سنت هرمنوتیک مدرن) به چالش کشیده شده است.

۲- برای ساده‌گی فرض کنیم که الف کباب، ب خورش، و پ آش باشد! و در حالت عادی همان ترتیبات برقرار است (یعنی الف < ب < پ). هم‌چنین فرض کنیم که تحلیل ما در حالتی پویا و در گستره‌ی زمان، در خلال ماه رمضان انجام می‌گیرد؛ هیچ بعید نیست که به دلیل اقتضای ذوقی و جمعی‌ای که در این ماه سلیقه‌ی غذایی فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد، ترتیب پیش‌گفته به هم بریزد.

تصورِ وهم‌آلود به سر برد که در انتخابِ خود تنها و تنها میدانِ محدودِ تعلقاتِ خویش را پی‌گیری می‌کند. مسئله این است که انسان، اساساً، نمی‌تواند چنین باشد! همان‌طور که گفتیم، این طرزِ برخورد با عقلانیت در تئوریِ انتخابِ عقلایی، تنها شکلِ ممکنِ مواجهه با عقلانیت نیست. الگوهایی که براساسِ این رهیافتِ اِزبازی ساخته می‌شوند، الگوهایی نیستند که به‌شکلِ مناسب و موجهی قادر به تبیینِ کنش‌های متنوع و پیچیده‌ی حیاتِ اجتماعی-اقتصادی باشند. در این مدل‌ها، موجوداتی که عاملیتِ بدان‌ها نسبت داده می‌شود (عاملانِ اقتصادی، شرکت‌کننده‌گانِ بازار و ... که در بدو امر، پیش از آن‌که هر صفتی را بتوان به آن‌ها نسبت داد، انسان هستند!)، ماشین‌هایی حساب‌گر پنداشته می‌شوند که دستگاهِ تصمیم‌گیری‌شان تماماً براساسِ شروطِ مشخص و آکسیوماتیک تنظیم می‌شود، در تصمیم‌های‌شان صرفاً با نظامِ ساده‌ای از ترجیحاتِ فردی طرف‌اند که گزینش در آن فضا به‌حتم و بی‌شک بهره‌بری را تضمین می‌کند اگر و تنها اگر شروطِ ساده‌ای رعایت شود، از سوی دیگر، و به لحاظی مهم‌تر، شکلِ ارتدوکسِ تئوری قادر نیست به نقشِ انگیزه‌ها در امرِ انتخابِ بپردازد؛ به عبارتِ دیگر، مسئله‌ی انگیزه‌ها در محدوده‌ی عملِ تئوریِ انتخابِ عقلایی ارتدوکس نمی‌گنجد؛ لازم به یادآوری نیست که نقشِ درک و فهمِ انگیزه‌ها تا چه حد در فهمِ کنش‌هایی که از پی این انگیزه‌ها می‌آیند، تعیین‌کننده است. علاوه بر این‌ها بر فروضِ دیگرِ عقلانیتِ متداول در اقتصاد نیز اشکال وارد است؛ این که افراد از تمامِ امکاناتِ گزینشیِ خویش باخبراند؛ یا این که تمامِ افراد از توانِ شناختی-ذهنیِ لازم برای مقایسه‌ی گزینه‌های مختلفی که در پیش رو دارند، برخوردارند. به این چند مورد می‌توان مواردِ متعددِ دیگری را هم افزود.

آمارتیا سن در مقاله‌ی خود با نام "بیشینه‌سازی و کنش/انتخاب"^۱، اظهار می‌کند که میانِ مفهومِ بیشینه‌سازی در اقتصاد با بیشینه‌سازی در علومِ طبیعی تفاوتِ مهمی وجود دارد. منشأ این تفاوت، در عاملِ "رفتار" نهفته است. در اقتصاد، ما با رفتارِ بیشینه‌سازی^۲ طرف ایم و روشن است که این رفتار از سویِ عاملِ انسانی انجام می‌شود. سن، در ارتباط با این رفتارِ بیشینه‌سازانه که روشن‌ترین جلوه‌ی آن را می‌توان در تئوریِ رفتارِ مصرف‌کننده یافت، ما را به این مسئله توجه می‌دهد که افزون بر درآمد، عواملی نظیرِ هویت^۳ کنش‌گر، سبب یا فهرستِ انتخابی^۴ که از امیالِ شخصی تأثیر می‌پذیرد و

1- Sen, Amartya. (Jul., 1997).

2- Maximizing Behavior .

3- Identity .

4- Menu.

اثرپذیری انتخاب نسبت به رفتارهای هنجارین اجتماعی و ... نیز در چند و چون کنش‌گری مصرف‌کننده در فضای رجحان مؤثر است. سن اشاره می‌کند که ایده‌ی بیشینه‌سازی که مستقیماً تحصیل منفعت شخصی را هدف می‌گیرد در پرداختن به چنین عواملی ناتوان است. در کنار مقاله‌ی سن، جستار هارگریوز هیپ که پیش‌تر به آن اشاره شد، حاوی نکته‌های دقیق و نقادانه‌ی مهمی در این زمینه است. یکی از این نکات، نقش قواعد^۱ حاکم بر کنش‌ها و اثربخشی آن‌ها بر کم و کیف تصمیم‌هاست. هارگریوز ضمن اشاره به آرای ویتگنشتاین^۲ در مورد مسئله‌ی "قاعده" اظهار می‌کند که نقش قواعد را باید چیزی بیش از نقش تنظیمی^۳ آن‌ها دانست: قواعد، به نوبه‌ی خود، تعریف‌های ویژه‌ای را بر عقلایی‌بودن کنش وارد می‌کنند، بدین ترتیب که آن‌ها در بعضی شرایط معنای کنش‌ها را تعیین می‌کنند و به‌همین خاطر اعتبار کنش‌ها اساساً بدان‌ها هم‌پسته می‌شود. به زبان دیگر، قواعد، امری ثانوی نسبت به انگیزه‌ی کنش‌ورزی نیستند، آن‌ها صرفاً راهنمای کنش‌ها نیستند، بل که می‌توانند تا مقام عامل شکل‌دهنده به کنش مهم باشند (بازی شطرنج را در نظر بگیرید که در آن چه‌طور قواعد بازی به مهره‌های چوبی و صفحه‌های چهارگوش ساده‌ای، معنا می‌بخشد و چه‌گونه به کنش بازیکنان رنگ معنا، تمهید، تدبیر و دوراندیشی می‌زند). نکته‌ی مهم این است که خاستگاه قواعد، امر یا نهادی اجتماعی است که بی‌شک سازوکار اجرایی و اثرگذار آن و رای ملاحظات جزئی، مانند نفع شخصی و انفرادی، ساخت می‌یابد.^۴

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

به‌روشنی پیداست که پذیرش درست انگاشت ارتدوکس از تئوری انتخاب عقلایی و به‌کارگیری آن به‌منزله‌ی پای‌بست نظریه‌پردازی در ساحت پیچیده‌ی دانش اقتصاد، که در آن رفتار، ماهیتی به‌مراتب پیچیده‌تر از انتخاب صرف ترجیحات آشکار و ساده دارد، دشواری‌های نظری و عملی متعددی را به دنبال خواهد آورد. با این حال، بهره‌گیری از سویه‌های توانمند تئوری انتخاب عقلایی می‌تواند فراهم‌آورنده‌ی زمینه‌ی مناسبی برای

1- Rules .

2- Ludwig Wittgenstien (1889-1951).

3- Regulative .

۱- همان‌طور که پیش‌تر گفتم، این مدخل شامل مسائل متعددی است که ذکر تمام آن‌ها در این مجال نمی‌گنجد؛ به‌خصوص مسئله‌ی عدم قطعیت و نااطمینانی که موضوع به‌نسبت تازه‌ای در ادبیات اقتصادی است در آن‌جا به‌عنوان مسئله‌ای که محدودیت وجه پذیرفته‌ی تئوری انتخاب عقلایی، وجه ابزاری، را نشان می‌دهد، اشاره می‌شود: Davis, B. John {Editor} (1998).

خردورزی تئوریک باشد. این امر مستلزم بازآرایی نیروهای خاموش و فراموش شده‌ی این تئوری است که زیر فشار شکل ارتدوکس آن - که بیش تر به واسطه‌ی سلطه‌ی هژمونیک ادبیات اقتصاد نئوکلاسیک به عنوان شکل اصلی آن پذیرفته شده - رنگ باخته و دیگر به کار نمی‌آیند. منظور از بازآرایی توانش درونی نیز، همان طور که تا به حال باید روشن شده باشد، احیا و از نوزادن متن تئوری زیر سایه‌ی نگاهی تفسیرگراست. هارگریوز هیپ، مشخصه‌ی بارز این تئوری را در این می‌داند که توجه آن معطوف به باز داده یا خروجی یا برون داد^۱ کنش است؛ به این ترتیب که بی‌آن که به علت، خاستگاه یا سرشت کنش‌ها و اهداف توجه کند، به قضاوت و سنجش کنش‌ها براساس درجات مختلف بازدهی‌ای که در پی دارند، می‌پردازد؛ چپستی این بازده می‌تواند هر چیزی باشد، بار اخلاقی یک کنش اجتماعی که شاخص بندی شده، یا سطح درآمد واقعی یا هر چیز دیگری که بتوان آن را به گونه‌ای اولویت بندی کرد؛ راجر کاپل و داگلاس گلی ویت من نیز در مقاله‌ی خود، سوپه‌ی کارساز تئوری انتخاب عقلایی را توجه مستقیم این تئوری به تأثیر سراسر است انگیزتارهای بیرونی بر رفتار عامل اقتصادی معرفی می‌کنند.^۲ علاوه بر این‌ها و مواردی از این دست که مشخصاً کارایی تئوری انتخاب عقلایی در اقتصاد را مورد نظر قرار می‌دهند، می‌توان به آرای افراد دیگری هم که در این زمینه بر کارآمدی این تئوری صحنه گذارده‌اند، اشاره کرد.^۳ به این سان، کاربست پذیری این تئوری در طیف گسترده‌ای از موارد نظری معطوف به مقایسه و هم‌سنجی، پاسخ‌گوست: از نظریه‌ی متعارف مصرف‌کننده که با پیشینه‌سازی مطلوبیت برآمده از الگوی مصرف‌اش می‌توان تابع تقاضای‌اش را استخراج کرد گرفته تا تحلیل‌های جامعه‌شناختی

1- Output.

۲- در این مقاله ضمن اشاره به کارآمدی‌های تئوری انتخاب عقلانی، به کاستی‌های آن نیز توجه شده؛ برای مثال، به وضعیت واقعی عاملان اقتصادی توجه داده می‌شود، این که عاملان اقتصادی، در واقعیت، چنان که تئوری در نظر می‌گیرد، موجوداتی ریاضی‌دان و آمارگر نیستند؛ و مهم‌تر، نقش باورها و سازوکار تحلیل داده‌های بیرونی که در بیکره‌ی تئوری به مثابه امری پیش‌داده و بدیهی در نظر گرفته می‌شود، در حالی که اساساً این مکانیزم تحلیل داده‌ها که آغشته به نظام‌هنجاری افراد می‌شود، است که باید در کانون توجه یک پژوهش اقتصادی واقع‌نگر قرار گیرد. برای آگاهی بیش‌تر نگاه کنید به: Koppl, Roger & Whitman, Douglass Glen.

۳- برای نمونه می‌توان به مهندس اشاره کرد؛ او نیز ضمن اشاره به این که حوزه‌ی عمل این تئوری محدود به بررسی اهداف و نتایج است (به این ترتیب که این تئوری، جدا از سازوکار پیچیده‌ی مربوط به اثرگذاری و اثربخشی انگیزه‌ها و ذهنیت‌ها، در مقایسه‌ی نتایج و باز داده‌ها موفق عمل می‌کند) اظهار می‌دارد که کنش‌گران را نباید صرفاً به افراد یا عاملان شخصی انسانی محدود دانست، چرا که می‌بایست کنش‌گران اجتماعی را هم در نظر گرفت؛ شرکت‌های بازرگانی، حزب‌های سیاسی، دولت‌ها و دیگر هستارهای اجتماعی که تحلیل وضعیت آن‌ها در اکثر اوقات همان تحلیل نتیجه‌ی عملکرد آن‌هاست.

یان کرایب. نظریه‌ی اجتماعی مدرن. ترجمه‌ی عباس مخبر. نشر آگه. ۱۳۸۱. ص ۱۰۱.

پیچیده‌ی مربوط به مارکسیسم انتخاب عقلایی^۱، الگوی انتخاب عقلایی باردار ایده‌های ثمربخش و کارسازی است.

با این حال، همان‌طور که گفته شد، کارایی این تئوری در بررسی گزینه‌های ممکن یک کنش، که کنش‌گر با توجه مستقیم به نتایج حاصل از آن‌ها دست به گزینش می‌زند، هم‌چنان می‌تواند به مناقشه گذاشته شود. بنا بر آن چه تا بدین جا گفته شد، شکل ارتدوکس و ساده‌ی این تئوری، شکلی که عقلانیت انتخاب را به عقلانیت ابزاری تقلیل می‌دهد، در پاسخ‌گویی به بسیاری از پرسش‌های اساسی روش‌شناختی و کاربردی وامی‌ماند. با این حال، نباید فراموش کرد که ما در نظریه‌پردازی، گریزی از ساده‌سازی نداریم. این اصل اول هر الگوسازی است: این که، الگو، برای تحلیل یک پدیده‌ی خاص، ناگزیر موارد جانبی را نادیده می‌انگارد یا دست‌کم، کم‌رنگ می‌کند تا با عطف توجه به آن پدیده علت‌مندی‌ها و قانون‌مندی‌های آن را تبیین کند. درست به همین دلیل، ویژه‌گی ساده‌سازانه‌ی تئوری است که می‌بایست در استفاده‌ی آن در فهم کنش‌های پیچیده‌ی زندگی اجتماعی-اقتصادی احتیاط کرد. اندیشیدن بیش‌تر در مورد این مسئله، روشن‌گر این مطلب است که پذیرش در بست یک تئوری و بسنده کردن به توان تبیینی شکل ارتدوکس آن چندان نیک‌فرجام نیست. تئوری، مثل هر سازه‌ی اندیشگون دیگر نیازمند بازآرایی و واریسی مدام است، به‌طوری که بتواند نیروهای بالقوه‌ی خود را در ارتباط با وضعیت‌هایی که در حوزه‌ی تحلیل او قرار می‌گیرند، به‌کار گیرد.

فهرست منابع

- ۱- باشلار، گاستون. (۱۹۷۱). "معرفت‌شناسی". ترجمه‌ی جلال ستاری. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی. ۱۳۸۳
- ۲- بلاگ، مارک. (۱۹۹۴). "روش‌شناسی علم اقتصاد". ترجمه‌ی غلامرضا آزاد ارمکی. تهران: نشر نی. ۱۳۸۰.

۱- مارکسیسم مبتنی بر انتخاب عقلایی را اغلب واکنشی در برابر رهیافت ارتدوکس جبرباورانه‌ی متداول مارکسیسم در دهه‌ی ۱۹۷۰ قلمداد کرد؛ برای آگاهی بیش‌تر نگاه کنید به: همان. صص ۹۶-۹۳

۲- در مورد نارسایی کاربرد شکل ارتدوکس این تئوری در کاربست عملی‌اش می‌توان مثال‌های بسیاری آورد. می‌توان انتظار داشت که پاسخ یا خروجی ساده‌نگرانه‌ی این تئوری در مورد تحلیل الگوی مصرف قومی خاص در شرایط آیینی ویژه، تا چه اندازه نارسا و نامکفی است؛ چراکه از در نظر گرفتن عوامل هنجاری و ارزش و زمینه‌ی فرهنگی ناتوان بوده و ...

- ۳- بنتون، تد و یان کرایب. (۲۰۰۱). "فلسفه‌ی علوم اجتماعی". ترجمه‌ی ش. مسمی‌پرست و م. متحد. تهران: نشر آگه. ۱۳۸۴.
- ۴- بيمل، والتر. "بررسی روشنگرانه‌ی اندیشه‌های مارتین هایدگر". ترجمه بیژن عبدالکریمی. تهران: سروش. ۱۳۸۱.
- ۵- پالم‌ر.ا. (۱۹۶۸). "علم هرمنوتیک". ترجمه‌ی محمدسعید حنایی کاشانی. تهران: نشر هرمس، ۱۳۸۴.
- ۶- پانتم، هیلری. (۲۰۰۲). "دوگانه‌گی واقعیت/ارزش". ترجمه‌ی فریدون فاطمی. تهران: نشر مرکز. ۱۳۸۵.
- ۷- پین، مایکل. (۲۰۰۱). "فرهنگ اندیشه‌ی انتقادی". ترجمه‌ی پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز. ۱۳۸۲.
- ۸- حقیقی، شاهرخ. (تیر ۱۳۸۶). "هرمنوتیک و نظریه‌ی انتقادی". فصلنامه‌ی مدرسه، شماره‌ی ششم ص ۴-۱۴.
- ۹- زیگمونت، باومن. (۱۹۹۲). "اشارات‌های پست‌مدرنیته". ترجمه‌ی حسن چاوشیان. تهران: نشر ققنوس، ۱۳۸۴.
- ۱۰- شومپتر. آ. ژوزف. (۱۹۵۲). "تاریخ تحلیل اقتصادی: جلد سوم". ترجمه‌ی فریدون فاطمی. تهران: نشر مرکز. ۱۳۸۰.
- ۱۱- فردریک، کاپلستون. (۱۹۷۶). "تاریخ فلسفه: جلد پنجم". ترجمه‌ی امیر جلال‌الدین اعلم. تهران: سروش-علمی فرهنگی ۱۳۶۲.
- ۱۲- کرایب، یان. (۱۹۹۸). "نظریه‌ی اجتماعی مدرن - از پارسونز تا هابرماس". ترجمه‌ی عباس مخبر. تهران: نشر آگه. ۱۳۸۱.
- ۱۳- کوزنزهوی، دیوید. (۱۹۸۲). "حلقه‌ی انتقادی". ترجمه‌ی مراد فرهادپور. تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان. ۱۳۷۱.
- ۱۴- لش، اسکات. (۱۹۹۰). "جامعه‌شناسی پست‌مدرنیسم". ترجمه‌ی حسن چاوشیان. تهران: نشر مرکز. ۱۳۸۳.
- ۱۵- مهاجر، مه‌هران و محمد نبوی. (۱۳۸۱). "واژگان ادبیات و گفتمان ادبی". تهران: نشر آگه.
- ۱۶- مینی، پیرو. (۱۹۷۴). "فلسفه و اقتصاد: مبادی و سیر تحول نظریه اقتصادی". ترجمه‌ی مرتضی نصرت و حسین راغفر. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۵.
- ۱۷- نیچه و دیگران. (۱۳۷۹). "هرمنوتیک". گروه مترجمان. تهران: نشر مرکز.
- ۱۸- وبر، ماکس. "روش‌شناسی علوم اجتماعی". ترجمه‌ی حسن چاوشیان. تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲.

19- Albert, Hans. (1988). "Hermeneutics and Economics: A Criticism of Hermeneutical Thinking in the Social Sciences." *Kykllos*, Vol 41 (4), pp 573-602.

- 20- Arnold.J.Stephen, Eileen Fischer (1994), "Hermeneutics and Consumer Research", *The Journal of Consumer Research*, Vol 21, No.1, (jun 1994), pp. 55-70.
- 21- Arrow.Kenneth J (1986), "Rationality of Self and Others in an Economic System", *The Journal of Business*, Vol.59, No.4, pp S385-S399.
- 22- Backhouse.R.E, (1992), "The constructivist Critique of Economic Methodology", *Methodus*, Vol 4(1), pp 65-82.
- 23- Blaug.M. (1990), "On the Historiography of Economics", *Journal of the History of Economic Thought*. Vol 12, pp 27-37
- 24- Boudon.Raymond (1998), "Limitations of Rational Choice Theory", *The American Journal of Sociology*, Vol104, No 3.
- 25- Boylan.A.B & P.F.O'Gorman (ed) (1995), *Beyond Rhetoric & Realism in Economics*. Routledge.
- 26- Brown.Vivienne (1993), "Decanonizing Discourses: Textual Analysis & The History of Economic Thought", *Economics & Language*, London. Routledge.
- 27- Caldwell.B. (1981), "Book Review: Blaug's *The Methodology of Economics*", *Southern Economic Journal*, Vol 48, pp 242-245.
- 28- Caldwell.B. (1983), "The Neoclassical Maximization Hypothesis: Comment ", *The American Economic Review*, Vol 73.4, pp.824-827.
- 29- Caldwell, B & Coats.A.W. (1984), "The Rhetoric of Economics: A Comment on McCloskey", *Journal of Economic Literature*, 22, pp 575-578.
- 30- Caldwell.B. (1988), "Developments in Economic Methodology with Implications for political Science", *Politics*, Vol 8(2), pp 43-48.
- 31- Charles.Taylor (1985), "Interpretation and the Sciences of Man", *Philosophy and the Human Sciences: Philisophical Papers*, Vol 2.
- 32- Currie.Gregory (1980), "The Role of Normative Assumptions in Historical Explanation", *Philosophy of Science*, Vol. 47, No.3, (Sep 1980), pp 456-473.
- 33- Davis.John {Ed} (1998), "*The Handbook of Economic Methodology*", Bodmin, Cornwell.
- 34- De Alessi.L (1965), "Economic Theory as a Language", *Quarterly Journal of Economics*, Vol 79, pp 472-477
- 35- Gadamer.H.G (1989), *Truth and Method*, translated by Weinsheimer and Donald G.Marshal, Continuum.New York
- 36- Gerard.Bill (1990), "On Matters Methodological in Economics", *Journal of Economic Surveys*, Vol 4, pp 197-223.
- 37- Gerard.Bill (1991), "Keynes's General Theory: Interpreting and Interpretations", *The Economic Journal*, Vol 101, No. 405. pp 276-287.
- 38- Gerard.Bill (1993), "The Significance of Interpretation in Economics", *Economics & Language*. London. Routledge
- 39- Gordon, David. (1986). *Hermeneutics versus Austrian Economics*. Auburn, Ala.: Ludwig.
- 40- Kirzner.M. Israel (1962), "Rational Action and Economic Theory", *The Journal of Political Economy*, Vol.70, No.4, pp 380-385.
- 41- Knusdsen.Christian, "Alfred Schutz, Austrian Economics and Knowledge Problem", *Rationality and Society*, Sage Publications. Vol. 16.
- 42- Koppl.Roger & D.G.Whitman, (2004) "Rational-Choice Hermeneutics", *Journal of Economic Behaviour and Organization*.
- 43- Lancaster.K.J, (1962), "The Scope of Qualitative Economics", *Review of Economic Studies*, Vol 29, pp 99-123.
- 44- Mäki.U. (1989), "On the Problem of Realism in Economics" *Ricerche Economiche*, Vol 43, pp 176-198.

- 45- McCloskey.D, (1983), "The Rhetorics of Economics", Journal of Economic Literature, Vol 21, pp 481-517.
- 46- McCloskey.D, (1989), "Formalism in Economics, Rhetorically Speaking", Ricerche Economiche, Vol 43, pp 57-75.
- 47- Mehta,Judith (1993), "Meaning in the Context of Bargaining Games – Narratives in Opposition", Economics & Language, London. Routledge.
- 48- Patinkin.D. (1990), "On Different Interpretations of the General Theory", Journal of Monetary Economics, Vol 26, pp 205-243.
- 49- Perrin.Pierre (2005), "Hermeneutic Economics: Between Relativism and Progressive Polylogism", The Quarterly Journal of Austrian Economics, Vol 8, No.3, pp 21-38.
- 50- Rothbard. Murray N. (1962), "The Hermeneutical Invasion of Philosophy and Economics", Review of Austrian Economics, Vol. 3, pp. 45-59.
- 51- Sen,Amartya.(1985), "Rationality and Uncertainty", Theory and Decision, Vol 18, pp 109-127
- 52- Sen.Amartya (1993), "Internal Consistency of Choice", Econometrica, Vol.61, No.3, pp 495-521
- 53- Sen.Amartya (1997), "Mazimization and the Act of Choice", Econometrica, Vol. 65, No. 4. (Jul., 1997)
- 54- Schutz.Alfred (1943), "The Problem of Rationality in the Social World", *Economica*, New Series, Vol. 10, No. 38 (May, 1943),
- 55- Schutz.Alfred (1953), "Common-Sense & Scientific Interpretation of Human Action...", *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol. 14, No. 1
- 56- Stigler.George.J (1965), "Textual Exegesis as a Scientific Problem". *Economica*, New Series, Vol 32, No. 128, pp 447-450
- 57- Topper.Keith (2000), "In Defence of Disunity: Pragmatism, Hermeneutics and the Social Sciences", *Political Theory*, Vo 28, No.4 (Aug 2000)
- 58- Tversky, A. and Kahneman, D. (1981), "The Framing of Decisions and the Rationality of Choice", *Science*, Vol 211, pp 453-458
- 59- Walsh.Vivian (1994), "Rationality as Self-Interest versus Rationality as Present Aims", *The Amercian Economic Review*, Vol.84, No.2, pp 401-405.